

ناصر پایدار

مناقشات درون بورژوازی جهانی، سازمان‌های «کارگری» بین‌المللی و جنبش کارگری ایران*

«کاندولیزا رایس»، وزیر امور خارجه بورژوازی آمریکا، در یکی از نطق‌های اخیر خود تصریح کرده است که دولت وی و دولت‌های هم‌میتاق و هم نفع دولت آمریکا برای حل و فصل مسائل جاری درون جامعه ایران به تجربه موفق لهستان در شروع دهه ۸۰ قرن پیش رجوع خواهند کرد و برای غلبه بر اختلافات فیما بین خود و دولت اسلامی از دستاوردهای خویش در حادثه لهستان حداکثر بهره‌برداری را به عمل خواهند آورد. پرونده دخالت فعال، حساب شده و برنامه‌ریزی شده دولت آمریکا و کل بورژوازی غرب در رابطه با لهستان تا حدود زیادی در حافظه نیروهای چپ دنیا زنده است. اما در شرایطی که خانم رایس با صراحت تمام از تدارک آمریکا و اتحادیه اروپا برای تکرار همان سیاست و برنامه در مورد ایران صحبت می‌کند، بازخوانی مجدد آن سناریوها و توطئه‌ها برای فعالین کارگری اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. ببینیم که ریشه و مضمون واقعی مجادلات میان دولت بورژوازی ایران با آمریکا و غرب بر سر چیست؟ چه تشابهی میان موقعیت آن ایام لهستان با وضعیت کنونی جامعه ایران وجود دارد؟ در لهستان چه گذشت؟ تکرار تاریخی تجربه

لهستان در رابطه با شرایط روز جامعه ایران توسط بورژوازی غرب تا چه حد واقعی و به چه میزان عملی است؟ و بالاخره جنبش کارگری ایران و فعالین ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر ایران و جهان باید به مسأله چگونه نگاه کنند و دست به چه کارهای اساسی و جدی بزنند؟ مقاله حاضر به بررسی مختصر این نکات می‌پردازد.

مجادلات میان بورژوازی ایران با آمریکا و دولت‌های غربی

تعیین مکان و موقعیت اقتصاد کاپیتالیستی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری، چگونگی تعهد و اجرای نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی متناظر با تثبیت این مکان از سوی دولت بورژوازی ایران، شرایط همگن‌سازی این موقعیت با طرح تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و قرارها و قراردادهای بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و بالاخره و به عنوان ماحصل تمامی این‌ها، قطاع سهم سرمایه اجتماعی ایران در کل دایره اضافه ارزش تولید شده در سطح جهانی توسط طبقه کارگر بین‌المللی، شالوده واقعی همه اختلافات و کشمکش‌های سالیان دراز دولت اسلامی سرمایه‌داری ایران با دولت آمریکا و بورژوازی غرب است. مسائلی مانند بنیادگرایی دینی، صهیونیسم ستیزی، تروریسم، انرژی هسته‌ای و نظایر این‌ها موضوعاتی هستند که تنها و تنها به عنوان تبخالی‌ها و تبعات طبیعی جدال یا به صورت ملزومات، مکانیسم‌ها و دستاویزهای پیشبرد این مناقشه از سوی طرفین طرح و مورد استفاده قرار می‌گیرد. هرگونه پافشاری بر اهمیت این مسائل تبعی و ثانوی و یا قرار دادن آن‌ها به عنوان سنگ بنای مشاجرات فیما بین دولت اسلامی و متحدان آمریکا تحلیلی عمیقاً رفرم‌گرا و خارج از مدار دید ماتریالیسم انقلابی و جنبش ضدسرمایه‌داری و برای لغو کارِ مزدی طبقه کارگر است. مسائل بالا به علاوه چگونگی برنامه‌ریزی و اهرم‌ها و مکانیسم‌های

تحمیل کل استثمار و بی حقوقی و بشرستیزی نظام سرمایه‌داری بر طبقه کارگر ایران موضوعاتی بوده‌اند که از همان لحظه پیدایش دولت بورژوازی اسلامی میان این دولت و بورژوازی جهانی از یک سوی و جناح‌های درونی طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری ایران از سوی دیگر مورد بحث و گفتگو بوده است. در این میان بر خلاف آنچه عده‌ای می‌پندارند، اصل ادغام سرمایه‌داری ایران در فرایند سراسری بازتولید سرمایه جهانی هیچگاه محور واقعی مناقشه نبوده و نیست، به این دلیل روشن که اساس این ادغام موضوعی مربوط به سرشت شیوه تولید سرمایه‌داری است و به خودی خود وجود دارد. کشمکش‌ها سراسر حول تعیین مکان سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری و میزان سهم بورژوازی ایران از اضافه ارزش کل تولید شده توسط طبقه کارگر دنیا است.

صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بورژوازی آمریکا و دولت‌های سرمایه‌داری متحد آمریکا همراه با وسیع‌ترین بخش بورژوازی ایران، بازار بی‌دخالت دولت و طرح‌های ساختاری و تعدیل اقتصادی تنظیم شده از سوی مراکز مهم برنامه‌ریزی بین‌المللی سرمایه‌داری را تنها طریق مناسب و مقبول پیشبرد پروژه این تعیین مکان اعلام کرده‌اند و خواستار اجرای جامع‌الاطراف همه‌پیش شرط‌ها و قرارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی همساز با آن بوده و هستند. این طیف سراسری جهانی و داخلی متفقاً بر این باور بوده و می‌باشند که رقابت بی‌چون و چرای سرمایه در مقیاس جهانی و رقابت هر چه گسترده‌تر و بی‌هیچ قید و شرط نیروی کار در حوزه‌های داخلی و جهانی با هدف تنزل بهای این نیرو به پائین‌ترین سطح ممکن و تحمیل تمامی شروط و ملزومات سودآوری حداکثر سرمایه‌ها بر توده فروشنده نیروی کار یگانه راه درست هموارسازی زمینه‌های انباشت و خودگستری سرمایه در هر گوشه دنیا و از جمله چاره

کار و راهبرد موفق توسعه هر چه افزون‌تر بازار انباشت سرمایه در جامعه ایران است.

برای بورژوازی غرب و مقدم بر همه برای آمریکا تسری هر چه گسترده‌تر و جامع‌تر بازار بی‌دخال دولت همراه با نسخه‌نویسی‌های متمرکز مراکز برنامه‌ریزی بین‌المللی سرمایه‌داری به سراسر جهان از جمله ایران نقش یک رویکرد کاملاً حیاتی و سرنوشت‌ساز را ایفا می‌کند. از منظر این قطب هر نوع رکود یا وقفه در پروسه جهانی شدن این طرح یا اختلال تعهد دولت‌ها به قبول آن به شدت فاجعه‌بار است، فاجعه‌ای که دایره شمول آن به حوزه بازتولید انحصارات بزرگ و کلاً سرمایه‌های امریکایی و غربی محدود نمی‌شود، بلکه کل سرمایه جهانی و موجودیت نظام بردگی مزدی را به گونه‌ای حیاتی در بر می‌گیرد. نمایندگان فکری و اقتصاددانان و دولتمردان این قطب از دهه‌ها پیش فشار هولناک تنزل تاریخی نرخ سود سرمایه‌ها در عین افزایش حیرت‌آور نرخ اضافه‌ارزش‌ها را مورد تعمق قرار داده و ماندگاری سرمایه‌داری را بدون بازسازی ساختاری این نظام در سراسر جهان بر پایه ارزان‌سازی بی‌هیچ قید و شرط و ملاک و معیار نیروی کار غیرممکن یافته‌اند. انحلال کل پروسه بازتولید سرمایه جهانی در طرح‌های تعدیل اقتصادی و اصلاح ساختاری مراکز مسلط مالی و برنامه‌ریزی سرمایه‌داری از منظر طبقاتی اینان تنها و تنها راه ادامه حیات این نظام است و از همین روی انقیاد و تمکین و تعهد کلیه دولت‌های سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار کشورها در کل کره زمین یک شرط اساسی و حیاتی تضمین بقای سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

کل طبقه سرمایه‌دار و تمامی جناح‌های متشکله دولت بورژوازی ایران مستقل از درجه عقب مانده بودن و پیشرو بودنشان در فهم واقعی این معضل تاریخی شیوه تولید کاپیتالیستی، در ضرورت اجرای طرح‌ها و

پیشبرد سیاست‌های اقتصادی بالا با مراکز مالی و برنامه‌ریزی سرمایه‌ جهانی همداستان بوده و همداستانند. در این میان، بخشی از بورژوازی ضمن پای‌بندی استوار عملی به صحت این راه‌حل‌های کاپیتالیستی، خواستار پاره‌ای جرح و تعدیل‌ها در چگونگی اجرای آن‌ها با توجه به اولویت مصالح کل یا بخش‌هایی از سرمایه اجتماعی ایران بوده و می‌باشد. از منظر منافع و سیاست‌های بخش اخیر، مجرد رقابت نامحدود و بی‌هیچ ضابطه میان سرمایه‌های مختلف یا بخش‌های مختلف سرمایه بین‌المللی و تبعیت بی‌قید و شرط سرمایه اجتماعی ایران از الگوها و طرح‌های تاکنونی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، پاسخگوی نیازهای روز پروسه بازتولید و سهم‌بری هر چه بیشتر سرمایه اجتماعی ایران از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران دنیا نیست. اینان استدلال کرده و می‌کنند که رقابت دو تولیدکننده ناهموزن با پیشینه‌های تولیدی متمایز، با متوسط متفاوت ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی، با سطح نامتوازن بارآوری کار اجتماعی و در یک کلام با مؤلفه‌ها و عناصر مختلف و نابرابر در ترکیب شرایط تولیدی، نمی‌تواند به سود یکی و به زیان دیگری نباشد. نمایندگان فکری و اقتصاددانان این بخش از بورژوازی تاکید می‌کنند که سرمایه اجتماعی ایران در این گذر و در سیطره پذیرش بی‌چون و چرای انتظارات و مصوبه‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، دولت آمریکا و کلاً بورژوازی غرب نقش یک شریک فرودست را بازی می‌کند و هم در کوتاه‌مدت و هم در درازمدت مدت زیان می‌بیند. نسخه علاج و راه حل چاره‌گر در این راستا از دید نظریه‌پردازان این طیف بورژوازی این است که تقسیم کار مسلط بین‌المللی سرمایه به سود سرمایه اجتماعی ایران نیست و روابط اقتصادی ایران با ممالک دیگر باید در جهت تعدیل این تقسیم کار به نفع سرمایه‌داری ایران باشد. دولت باید مکان ویژه‌ای را در چگونگی تنظیم

این روابط به عهده گیرد. برای افزایش ظرفیت رقابت سرمایه اجتماعی ایران در بازار بین‌المللی به تمامی تدابیر لازم متوسل شد و برای این کار باید کفه انباشت صنعتی و پیش‌ریز سرمایه‌ها در قلمروهای تولیدی را در اولویت قرار داد.

مناقشات مذکور در عرصه برنامه‌ریزی نظم تولید سرمایه‌داری به علاوه مسأله اساسی چگونگی تحمیل تمامی این برنامه‌ها، سیاست‌ها و کل استثمار و سببیت سرمایه‌داری بر طبقه کارگر، به طور طبیعی مجادلات و گفتگوهای میان جناح‌های مختلف بورژوازی در عرصه سیاسی و نظم مدنی و حقوقی و اجتماعی را نیز خواه در وسعت بین‌المللی و خواه در درون قدرت سیاسی بورژوازی ایران همراه داشته است. این کشمکش‌ها با توجه به شرایط خاص ایران معمولاً با درهم‌رفتگی‌های فاقد پایه مشترک جناحی از یک سو و پراکندگی‌های اعتقادی درون جناحی از سوی دیگر به هم آمیخته شده است. اما به هر حال آنچه در دوره‌های مختلف زیر نام اسلام فقاهتی، لیبرالیسم، سازندگی، جنبش اصلاحات و دوم خرداد، محافظه‌کاری، آبادگران و مانند این‌ها در صحنه قدرت سیاسی و در عرصه راه حل‌پردازی سرمایه‌داری ایران خود را نشان داده است، در عالم واقع پاسخ‌های متفاوت مربوط به چگونگی حل و فصل همین مناقشه‌ها بوده است. ریشه تمامی جناح‌سازی‌ها و جناح‌بندی‌ها در همین جا، در تمایز و تفاوت پاسخ‌ها به مصالح بازتولید سرمایه اجتماعی و مکان سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی از یک سو و راهکار و راهبرد تحمیل تمامی استثمار و بشرستیزی سرمایه‌داری بر طبقه کارگر ایران قرار داشته است. سنگر گرفتن در عمق باورهای اسلامی و توسل به فقاهت، راه انداختن کاروان سازندگی با تکمله ولایت فقیه، جامعه مدنی با قرائت جدید اسلامی، صدور اسلام یا گفتگوی تمدن‌ها و هر عنوان و اصطلاح

دیگر صرفاً اسامی رمزی یا اهرم‌ها و مکانیسم‌هائی در کار چالش این معضلات حیاتی نظام سرمایه‌داری بوده‌اند. شعار «جنگ، جنگ» به همان اندازه پژواک الزامات حل و فصل این معضلات بوده است که راهکار مدنیت و قانونیت و اصلاحات بورژوازی.

پیچ و خم مناقشات در دوره‌های متفاوت حیات دولت اسلامی بورژوازی

سطح مراودات و نوع مجادلات دولت‌های سرمایه‌داری آمریکا و اروپا با دولت بورژوازی اسلامی ایران در فاصله میان انقلاب ۵۷ تا امروز از مراحل مشخصی عبور کرده است. این مناسبات و گاه مناقشات، متناسب با مقتضیات ترمیم، استقرار، تحکیم و توسعه نظم تولیدی و سیاسی سرمایه در ایران و متناظر با مصالح و شروط ادغام هر چه ژرف‌تر و جامع‌تر مراکز کلیدی برنامه‌ریزی سرمایه جهانی، افت و خیزهای همگن با ظاهری بعضاً متفاوت را از سرگذرانده است. مراحل مختلف وقوع این پروسه و نوع پیچ و خم‌های آن را در یک نمای کلی می‌توان به شرح زیر از هم تفکیک کرد.

دوره ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷

فاصله وقوع انقلاب تا پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، سال‌های انتظار آمریکا و بورژوازی غرب برای بازتثبیت نظم سیاسی و تولیدی سرمایه در جامعه ایران بود. طی این دوره آمریکا و سایر کشورهای غربی تاکتیک انعطاف و مماسات جامع الاطراف را در مقابل رژیم جدید سرمایه‌داری ایران اتخاذ کرده و به اجرا می‌گذاشتند. دلایل مهم توسل به این تاکتیک و رعایت کلیه قواعد بازی متناظر با آن را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد.

۱. اگر چه انقلاب در همان روز پیروزی خود فشار موحش یک

شکست ژرف را در تمامی تار و پود حیات خود تحمل می‌کرد اما دولت جدید در حال تأسیس بورژوازی ایران برای تحمیل کامل این شکست بر طبقه کارگر ایران به عبور از یک پروسه پرتلاطم پالایش درونی همراه با اعمال قهر عریان بر توده‌های کارگر نیاز حتمی داشت. شوراهای کارگری باید قلع و قمع می‌شدند، گروه‌های چپ باید تار و مار می‌گردیدند، تمامی اشکال اعتراض زنان و هر نوع مبارزه علیه هر ستم جنسی و قومی و عقیدتی باید آماج وسیع‌ترین سلاخی‌ها و حمام خون‌ها قرار می‌گرفت. اهداف و انتظارات توده‌های کارگر و فرودست باید از ساحت اندیشه و ذهن آنان زدوده می‌شد. مبارزات همه جا جاری و حتی توفانی کارگران و ستمکشان جامعه برای حصول مطالبات حقه خود باید گلوله باران می‌گردید. شکست کامل انقلاب و تثبیت نظم سیاسی سرمایه به پیشبرد موفق تمامی این برنامه‌ها نیاز حتمی داشت و دولت تازه تأسیس به سازمان یافته‌ترین شکل ممکن دست به کار اجرای این سناریو بود. در چنین وضعیتی آنچه آمریکا و بورژوازی غرب می‌خواستند دقیقاً همان چیزی بود که دولت نوپای بورژوازی لحظه به لحظه آن را دنبال می‌کرد و انجام می‌داد. این رژیم در این شرایط بر خلاف برخی تحلیل‌ها نه فقط قدرت سیاسی نامطلوب دولت‌های سرمایه‌داری نبود، که کاملاً برعکس کارسازترین و مطلوب‌ترین رژیم بود که انتظارات اساسی سرمایه جهانی را با قدرت تمام به جا می‌آورد. بورژوازی ایران بدون استقرار مجدد پایه‌های نظم سیاسی و دولتی خود بر ویرانه‌های انقلاب ۵۷، نمی‌توانست به از سرگیری متعارف نظم تولیدی و پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی گذر کند و آنچه دولت اسلامی سرمایه به عنوان دستور کار روز خود دنبال می‌کرد در مجموع ملزومات عبور پیروزمند از همین فاز بود. نگاهی ساده به سیر حوادث این دوره به روشنی نشان می‌دهد که اطمینان خاطر دولت‌های آمریکا و سایر دولت‌های غربی از اساس سیاست‌ها و

برنامه کار روز دولت اسلامی تا بدان حد بالاست که تمامی مجادلات جاری فیمابین به راحتی در شعاع آن قابل تحمل است. وقایعی مانند حمله به سفارت آمریکا، گروگان‌گرفتن ایادی سفارت و اسارت طولانی مدت آن‌ها که در بسیاری شرایط برای عزم جزم کاخ سفید به افروختن شعله‌های جنگ و آتش کشیدن بخش وسیعی از جهان کفاف می‌دهد در این زمان بسیار ساده تحمل می‌گردد. هیاهوها و جار و جنجال‌های توخالی ضدآمریکایی امری کاملاً عادی و قابل فهم جلوه می‌کند. شعارهای آکنده از توهم «آزادی قدس» و نابودی اسرائیل نوعی ندای آشنا تلقی می‌شود. ترور شمار کثیر فراریان ایرانی در قلب ممالک اروپایی بسیار عادی قلمداد می‌گردد. داد و فریاد سران حکومت پیرامون «صدور انقلاب» گوش هیچ دولتمرد غربی را آزار نمی‌دهد و در یک کلام همه نغمه‌های ظاهراً ناساز بسیار سازگار و تحمل‌پذیر به نظر می‌رسد. دولت‌های بورژوازی غرب از جمله دولت بورژوازی آمریکا در این روزها در پشت هر کدام از این جار و جنجال‌ها و صف‌کشی‌های به ظاهر خصمانه، افقی روشن از تحقق اهداف دیرپای اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی خویش به دست دولت نوپای بورژوازی ایران را مشاهده می‌کنند. تظاهرات «ضدآمریکائی» تا آنجا که از سوی رژیم هدایت می‌شود برای آن‌ها آبی بر آتش انقلاب و ابزاری در خدمت فرو نشانیدن آتش طغیان کارگران است. «فریاد و فلسطینا» در محاسبات آن‌ها به درستی بدیل‌سازی کاپیتالیستی در مقابل حمایت طبقاتی کارگری از جنبش عادلانه توده‌های کارگر و فرودست فلسطین است. گروگان‌گیری عمال سفارت آمریکا در تهران، دقیقاً بر داشتن گامی اساسی در خلع سلاح جنبش کارگری ایران و خارج ساختن این جنبش از ریل مبارزه ضد سرمایه‌داری است. از دید آمریکا و دولت‌های غربی، اجرای همه این نمایش‌ها در کنار کشتار کارگران و نیروهای چپ، فردای بازتثبیت تام و

تمام نظم سیاسی سرمایه و پیش شرط‌های لازم تضمین نظم تولیدی سرمایه را به اندازه کافی نوید می‌دهد.

۲. در دوره مورد اشاره، پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران زیر فشار شرایط ناشی از انقلاب ۵۷، دچار اختلالات بسیار جدی بود و بورژوازی آمریکا با محاسبه تمامی مؤلفه‌ها و مشخصات این وضعیت، تقلیل یا حتی قطع برخی مراودات اقتصادی را در کوتاه مدت کاملاً مفروض و قابل تحمل قلمداد می‌کرد. مطابق آمارهای موجود کل واردات سرمایه و کالا توسط سرمایه‌داری ایران در تمامی فاصله میان ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷، حدود ۱۳۵ میلیون تن و معادل ارزشی آن بالغ بر ۹۴۶۴ میلیارد ریال بوده است که با توجه به نرخ ارزها در آن ایام، به طور متوسط حتی به ۳ میلیارد دلار هم نمی‌رسیده است. بر پایه همین آمارها، حجم واردات سرمایه در طی این مدت بسیار اندک و در مجموع از ۰.۲۵٪ کل واردات بالا یا به بیان دقیق‌تر حدود ۷۵۰ میلیون دلار تجاوز نمی‌کرده است. در چنین موقعیتی، «عقل سلیم سرمایه» حکم می‌کرد که «به هوای عیش عاجل لذت آجل منغص نگردد» و چشم‌پوشی از منافع محدود اقتصادی روز بر تدارک پیش شرط‌های سیاسی لازم برای بازتثبیت نظم تولیدی سرمایه و دستیابی به مراودات گسترده اقتصادی در آینده ترجیح داده شود.

۳. در سال‌های نخست پس از وقوع انقلاب وجود «اردوگاه شوروی» و ادامه جنگ سرد یکی از پایه‌های مهم محاسبات سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شد. جمهوری اسلامی در گستره اتوبی پردازی‌های ارتجاعی بخشی از بورژوازی به راهبرد تحکیم مفصل‌بندی اقتصادی سرمایه اجتماعی ایران با قطب دولتی سرمایه‌داری جهانی رغبت بسیار زیادی نشان می‌داد و اردوگاه شوروی برای بهره‌گیری از فرصت طلایی حاصل به همه نوع تلاش دست می‌زد. وجود احزاب و جریاناتی مانند حزب توده و اکثریت و همکاری گسترده و ارگانیک ضدکارگری و

ضدکمونیستی آن‌ها با رژیم اسلامی احتمال جهت‌گیری فعال‌تر اردوگاهی دولت بورژوازی و استحکام رابطه میان دولت و قطب اردوگاه را تقویت و تشدید می‌کرد. فشار این مؤلفه در شرایط تاریخی آن روز به نوبه خود بورژوازی آمریکا و غرب را به مماشات هر چه بیشتر با وضعیت روز رژیم اسلامی سوق می‌داد. در گذرگاه ارزیابی اینان هرگونه فشار بیشتر بر روند جاری سیاست‌های رژیم می‌توانست جهت‌گیری مذکور را سرعت و عمق بخشد و آتیۀ مناسبات آنان با دولت بورژوازی ایران را در محاق مخاطرات بیشتر قرار دهد.

۴. و بالاخره همه این سازش‌ها و مسالمت‌جویی‌های دوران‌دیشانه غرب باید با اقداماتی در زمینه کنترل رویکرد دولت اسلامی بورژوازی، مهار نمودن پاره‌ای تنش‌های نامتوازن فیما بین و تقویت نئولیبرالیسم غرب‌گرای درون حاکمیت نوپای سرمایه پشیمانی می‌گردید. آمریکا و کل بورژوازی غرب از این بخش راه حل‌یابی‌ها و چاره‌اندیشی‌ها هم غافل نبودند. تقویت کفه توازن قوا به نفع دولت صدام در جنگ ایران و عراق، صدور قطعنامه‌های کاریکاتوری سازمان ملل علیه برخی اقدامات رژیم، به میان کشیدن مسائلی نظیر «حقوق بشر» و نوع این علم و کتل‌ها هم می‌توانست فضای خالی این قبیل تلاش‌ها را پر سازد.

در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ و پایان جنگ ایران و عراق محتوای مناسبات جمهوری اسلامی با آمریکا و اقمارش کم و بیش با تاثیر از عوامل فوق تعیین می‌شد. اتخاذ کلیۀ تدابیر لازم برای هموارسازی راه شکست کامل انقلاب ۵۷ توسط دولت اسلامی، سرکوب همه جانبه جنبش کارگری و نیروی چپ، بازتثبیت نظم سیاسی و دولتی سرمایه‌داری، جلوگیری از الحاق جمهوری اسلامی به قطب دولتی سرمایه جهانی، تقویت نئولیبرالیسم غرب‌گرای درون وحاشیۀ قدرت سیاسی، مماشات وسیع در مقابل بسیاری جار و جنجال‌ها و

مجادله آفرینی‌های توخالی رژیم اسلامی و تعدیل برخی تنش‌های صوری قابل تحمل، مجموع فاکتورها و محاسباتی هستند که بورژوازی آمریکا بدان‌ها اتکا می‌کند تا در این گذر شالوده‌مراودات اقتصادی و سیاسی و بین‌المللی آتی خود با بورژوازی ایران و دولت سرمایه‌داری این جامعه را مستحکم و مستحکم‌تر سازد.

سال‌های ۱۳۶۸ به بعد

با سرکوب کامل جنبش کارگری و نیروهای چپ در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ و سپس پایان جنگ دولت‌های ایران و عراق در سال ۶۷، تراز دوره نخست حیات دولت اسلامی بورژوازی در دیوان محاسبات بورژوازی آمریکا و غرب با رضایت خاطر و موفقیت بسیار چشمگیر بسته شد و دوره دیگری با مشخصه‌ها و پارامترهای کاملاً تازه به جای آن شروع گردید. دوره جدید، دوران بازسازی اقتصاد، گشایش مشکلات گوناگون پویه بازتولید سرمایه اجتماعی و هموارسازی مسیر خودگستری و توسعه همه سویه انباشت کاپیتالیستی بود. دوران جدید با این مشخصه، برنامه‌ریزی نوین مناسبات اقتصادی و بین‌المللی آمریکا و غرب با بورژوازی ایران را طلب می‌کرد. تکیه بر اصل بازسازی و بازتثبیت نظم تولیدی سرمایه‌داری در مسیر پذیرش همه جانبه سیاست‌های مراکز مالی جهانی، اعلام وفاداری عملی در اجرای طرح‌های «تعدیل اقتصادی» و «اصلاح ساختاری» بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و برنامه‌ریزی ادغام هر چه ژرف‌تر پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران در راهکارها و راهبردهای متناظر با تضمین حداکثر سود انحصارات بزرگ بین‌المللی اساس انتظارات دوره جدید سیاست خارجی دولت‌های یاد شده را تعیین می‌کرد.

دولت‌های خاتمی و رفسنجانی هر کدام متناسب با شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خاص دوره‌های زمامداری خود به بخش اعظم چشمداشت‌ها و مطالبات دولت‌های سرمایه‌داری غرب، آمریکا و کل

سرمایه جهانی پاسخ مثبت دادند. برنامه‌ریزی‌ها عموماً در راستای تحقق این انتظارات که به نوبه خود، خواسته‌ها و رؤیاهای بخش غالب بورژوازی ایران نیز بود، با سرعت و زمانبندی لازم به پیش رفت. طی همین دوره است که سیل سرمایه‌ها از همه اطراف و اکناف دنیا به سوی بازار انباشت داخلی ایران سرازیر می‌شود. تنها در سه سال نخست برنامه سوم بیش از یک میلیارد و چهل میلیون دلار سرمایه صادر شده از ممالک دیگر در عرصه‌های مختلف پیش‌ریز گردید. میزان سرمایه‌گذاری‌های سالانه در بخش نفت و گاز از رقم ۱۰ میلیارد دلار بالاتر رفت. حجم مبادلات در گردش بازار داخلی مرز ۵۰ میلیارد دلار را پشت سر نهاد. بزرگ‌ترین قراردادهای اقتصادی تاریخ ایران با کشورهایمانند چین و کانادا و غیره منعقد شد. در آغاز این دوره، سرمایه‌های کلان در شکل وام‌های عظیم چند ده میلیارد دلاری حوزه‌های مختلف انباشت درون جامعه را پر کردند، سرمایه‌های انگلیسی، ژاپنی و فرانسوی و ایتالیایی در انعقاد پرسودترین قراردادها با دولت اسلامی از همدیگر سبقت گرفتند. در این دوره به موازات سرازیر شدن این سرمایه‌ها و پیشرفت پروسه بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری، وحشیانه‌ترین شکل تشدید استثمار میلیونی توده کارگر، بستر طبیعی بازتولید رابطه خرید و فروش نیروی کار شد. طومار پدیده‌ای به نام استخدام کارگر در هم پیچید و استثمار ماورای هر نوع معیار و ملاک توده چند میلیونی کارگر جای آن را اشغال کرد. کار برده‌وار فاقد هرگونه حد و مرز کودکان به وسیع‌ترین شکل ممکن ارزانی سوداندوزی هر چه کلان‌تر سرمایه‌ها شد. با انتقال بخش قابل توجهی از پروسه کار و تولید به عمق آلونک‌های مسکونی، نیروی کار رایگان میلیون‌ها زن به رقت‌بارترین شکلی مورد استثمار قرار گرفت. صرفه‌جویی سرمایه‌داران از کار زنان خانه دار و کودکان خردسال در کاهش هزینه‌های بازتولید سرمایه اجتماعی رکوردهای نجومی نوینی را

احراز کرد. اگر در دوره قبل حمام خون فعالین کارگری و کشتار سراسری نیروهای چپ و ثقیه تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی سرمایه‌داری بود، در این دوره حمام خون معیشت و سیلاب سود ناشی از تاراج آخرین لقمه‌های نان کارگران و فرزندان مسیر چالش بحران دیرپای اقتصادی و دستیابی سرمایه به سودهای کلان را حفاری کرد.

اجرای بخش‌های مختلف این سناریو با جار و جنجال جامعه مدنی و آنچه زیر نام «دوم خرداد» به وقوع پیوست به نقطه اوج خود رسید. پدیده موسوم به «اصلاحات» در حقیقت آخرین بخش تحقق پروسه استقرار دیکتاتوری سازمان یافته متعارف سرمایه‌داری به عنوان نظم سیاسی منطبق بر مصالح و شروط بازتولید سرمایه اجتماعی ایران و انطباق کامل فرایند بازتولید سرمایه‌داری ایران بر پیش شرط‌ها و الگوهای مقبول مراکز مهم قدرت و برنامه‌ریزی سراسری سرمایه جهانی بود. روند مستمر تمرکز سرمایه‌ها در این دوره و بندبند مصوبات برنامه‌های پنج ساله اقتصادی دولت خاتمی موانع موجود بر سر راه پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را نیز از حیطة مجادلات فیما بین پاک کرد و متعاقب آن جمهوری اسلامی به عنوان عضو ناظر سازمان تجارت جهانی آماده حصول عضویت رسمی و دائمی در این نهاد مالی جهانی شد.

دولت احمدی‌نژاد تا آنجا که به محتوای اقتصادی برنامه‌ریزی‌ها و رویکردهای بین‌المللی آن برمی‌گردد، همه جا در جهت تداوم طرح‌ها و سیاست‌های دولت سلف خود پیش رفته است. تفسیر جدید اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی دائر بر محدودسازی هر چه بیشتر حوزه سرمایه‌گذاری‌های دولتی، سرعت بخشیدن به خصوصی‌سازی‌ها، احاله بیش از ۹۵٪ حوزه‌های پیش‌ریز سرمایه و تجارت خارجی به قلمرو فعالیت بخش خصوصی، مصوبه جدید شورای عالی اقتصاد متضمن باز هم محدود شدن عرصه مالکیت دولت بر سرمایه‌ها و منحصر کردن

امکان سرمایه‌گذاری دولتی به دو بخش نفت و فولاد و سپس تغییر همین مصوبه و منع پیش‌ریز سرمایه توسط دولت در بخش فولاد، تصمیم اخیر کابینه احمدی‌نژاد و اعلام آن از زبان وزیر کار رژیم دائر بر حذف ۸۰٪ بخش‌های باقی مانده چیزی که به نام «قانون کار» موسوم است، اتخاذ سیاست‌های متناظر با تمرکز هر چه نیرومندتر سرمایه اجتماعی و آمیختگی هر چه ارگانیک‌تر سرمایه‌های داخلی و خارجی و بسیاری برنامه‌های دیگر از این دست، همه و همه در جهت انطباق هر چه گسترده‌تر پویه اقتصاد کاپیتالیستی جامعه بر پیش شرط‌های عضویت دائمی در سازمان تجارت جهانی به اجرا نهاده شده است. برخلاف دعاوی چپ خلقی ضد رژیم خارج از مدار مبارزه ضد سرمایه‌داری، آنچه دولت احمدی‌نژاد در مدت کوتاه ریاست جمهوری خود انجام داده است نه انحراف از مسیر ادغام تام و تمام پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران در منشورها و دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول که در راستای تسریع و تعمیق هر چه بیشتر همین پروسه بوده است. دولت اخیر نه فقط به برنامه‌ها و رویکرد دولت‌های گذشته هیچ خدشه‌ای وارد نساخته است که قدم به قدم در جهت تداوم اجرای آن‌ها به جلو رفته است.

مناقشات و سویه‌های ناساز پروسه انطباق

تا اینجا آنچه که توسط دولت سرمایه‌داری اسلامی به اجرا درآمده یا در حال اجرا است به طور کامل صلاح حال و مقتضای تشدید استثمار نیروی کار توسط کل سرمایه بین‌المللی بوده است. با همه این‌ها، بخش‌های مختلف سرمایه خواه در فاصله مرزهای داخلی یک کشور و خواه در وسعت جهانی بر سر میزان سهم خود از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر بین‌المللی به طور مستمر در ستیز و کشمکش قرار

دارند. مراودات میان دولت اسلامی بورژوازی با سایر دولت‌های سرمایه‌داری نیز به رغم تمامی مفصل‌بندی‌های مستحکم و موثقی که در فاز فاز و گام به گام آن مشاهده کردیم نمی‌توانست و نمی‌تواند از دایرهٔ شمول این حکم عام خارج باشد. آنچه طی این ۲۷ سال به طور واقعی رخ داد به رغم ظاهر متشتت و مشاجره بار خود در اساس و در عمق همه جا پروسهٔ وحدت و انطباق بود، روندی که حکم سرمایه در موجودیت عام خود آن را به نمایش می‌نهاد. اما در بطن همین تطابق و وحدت، نطفه‌های مقاوم جدال نیز به روند انعقاد و بالیدن خود ادامه می‌داد. تناقضات تعیین کننده و جدی در درون این پروسه در حال رشد بود. این تناقضات را در یک نگاه ساده می‌توان به شرح زیر مورد اشاره قرار داد.

۱. فروپاشی اردوگاه شوروی حداقل در کوتاه مدت کفهٔ انتظارات دولت‌های سرمایه‌داری غرب به ویژه آمریکا را در مقابل دولت اسلامی بورژوازی سنگین‌تر ساخت. آن بخش از مماشات طلبی‌ها و تفلاهای توام با زبونی و استیصال دولت آمریکا که ناشی از شرایط دو قطبی متشتت بورژوازی جهانی بود، از این زمان به بعد جای خود را به سختگیری‌های تهدیدآمیز می‌سپرد. بورژوازی ایالات متحده که قبل از آن در مقابل حادثهٔ گروگان‌گیری عمال خویش به اقدامات بسیار زبونانه شکست‌آمیزی از نوع طبس بسنده کرده بود، اینک حتی با مشاهدهٔ رویکرد ارگانیک و همه‌جانبهٔ دولت اسلامی به ادغام در سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، تداوم آن نوع مقابله‌های حقارت‌آمیز را نه ضروری و نه به صلاح کار خود می‌دید. در این دوره، بورژوازی آمریکا نه فقط با مشکل مقابلهٔ قطب حریف در رابطه با ایران روبه‌رو نیست که حتی این قطب سابق را برای قطع پاره‌ای مراودات اقتصادی و نظامی خود با دولت اسلامی زیر فشار قرار می‌دهد.

۲. وضعیت اقتصادی جاری دنیای سرمایه‌داری به ویژه پس از

فروپاشی اردوگاه شوروی، مسائل جدیدی را دستور کار روز بورژوازی بین‌المللی وارد ساخت. بحران دیرپای سرمایه‌داری از مدت‌ها پیش ضرورت محتوم یک بازتقسیم نوین کار اضافی و لازم در سطح جهانی را پیش روی تمامی دولت‌های سرمایه‌داری، مراکز برنامه‌ریزی سراسری سرمایه‌ جهانی و مقدم بر همه دولت بورژوازی آمریکا و متحدان غربی آن قرار داده بود. اگر در شروع قرن بیستم تقسیم اقتصادی جهان بین دولت‌های بزرگ امپریالیستی موضوع جدال درونی سرمایه‌ جهانی بود، در شروع قرن بیست و یکم بازتقسیم ددمنشانه مزد کارگران و اضافه ارزش‌های حاصل از استثمار چند میلیارد کارگر روی زمین محور اساسی سیاست‌گذاری‌ها و رویکرد همگانی کل سرمایه را تعیین می‌کرد. آنچه در دنیا و از جمله در ایران در گستره برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های وسیع اقتصادی نئولیبرالی با تمامی دقایق لازم به وقوع می‌پیوست باید در عرصه‌های سیاسی و مدنی و اجتماعی نیز تکمیل می‌گردید. دولت‌ها به موازات اجرای مو به موی برنامه‌های اقتصادی منطبق بر وارد ساختن سهمگین‌ترین فشارها بر سطح معیشت و حیات اجتماعی توده‌های کارگر باید همداستانی عملی خود در سازماندهی و اجرای نظم سیاسی متضمن پیشبرد این فرایند را نیز به ظهور می‌رساندند و نسبت به تحقق آن اعلام وفاداری می‌کردند. تحکیم پایه‌های توحش نئولیبرالی سرمایه در سطح جهان به پالایش ساختار کاپیتالیستی نظم سیاسی و اجتماعی مسلط در بخش‌های مختلف دنیا نیاز داشت. پدیده موسوم به «قانونیت»، «مدنیت» و «دمکراسی» موجود در غرب باید در همه وجوه و در تمامی تار و پود خود هر چه عمیق‌تر نئولیبرالی می‌شد و دیکتاتوری‌های هار و عریان سرمایه‌داری نیز در همه جا باید ساختار کنونی خود را با محصول نئولیبرالی این بازسازی سیاسی منطبق و با آن ارگانیک می‌ساختند. اتحادیه‌های کارگری غرب که در تمامی دوره‌های قبل نقش انحلال

سراسری جنبش کارگری در باتلاق نظم بردگی مزدی را ایفا کرده بودند اینک باید چگونگی اجرای این نقش را با تمامی ملزومات سلاخی دهشتبار نیروی کار توسط سرمایه‌ها به هم می‌آمیختند. اتحادیه‌هایی با همین ساختار و رسالت کاپیتالیستی باید در جوامع فاقد اتحادیه هم پدید می‌آمد تا آنچه که تا حال توسط سازمان‌های مسلح نظامی و پلیسی دولت‌ها علیه جنبش کارگری صورت گرفته است از این به بعد توسط این نوع اتحادیه‌های بی‌ساز و برگ نظامی انجام پذیرد. قانونیت رایج در غرب باید در همه شئون نئولیبرالی می‌شد و حاصل این بازآفرینی نئولیبرالی باید به داربست قانونی و مدنی قهر ارتجاعی سرمایه در جوامع زیر سیطره دیکتاتوری‌های هار و کریان پلیسی هم توسعه داده می‌شد. در یک کلام، فرایند اقتصادی بازتقسیم کار اضافی و لازم در سطح جهان به نفع فزونی حداکثر سود سرمایه‌ها و درهم پاشی بساط حداقل معیشت طبقه کارگر جهانی باید در سراسر کره زمین با نظم سیاسی و مدنی و اجتماعی و حقوقی نئولیبرالی متناظر با این فرایند به‌طور ارگانیک درهم می‌آمیخت و کامل می‌گردید.

بخش قابل توجهی از مهم‌ترین حوادث دهه ۹۰ و دهه نخست قرن حاضر، تبلور تلاش گسترده بورژوازی آمریکا و دولت‌های غربی متحد وی برای حصول همین هدف بوده است. جنگ بالکان، جنگ افغانستان و سپس عراق هر کدام گوشه‌ای از پروسه پیگیری این مقصود را دنبال کرده است. ریشه جنگ افروزی‌ها در تمامی موارد این بوده است که دولت‌های سرمایه‌داری این کشورها نسبت به انطباق نظم سیاسی و اجتماعی مسلط موجود سرمایه با نظم سیاسی و مدنی نسخه پیچی شده سرمایه جهانی و مورد قبول قطعی آمریکا حساسیت لازم را نشان نمی‌دادند. دولت بورژوازی آمریکا و اروپا نفس بی‌توجهی این دولت‌ها به ضرورت این جا به جایی‌ها و انطباق و تبعیت را زمینه‌ای برای آسیب‌پذیری بقای

سرمایه‌داری این ممالک، خطری برای کل سرمایه جهانی و مقدم بر همه موقعیت متزلزل اقتصادی کشورهای خویش می‌دیدند. طبیعی است که در هر کدام از این جنگ‌افروزی‌ها انگیزه‌های سودجویانه ضد بشری بسیار دیگری نیز به مسأله اضافه می‌شده است، اما آنچه به طور واقعی آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساخت چند و چون مواجهه این دولت‌ها با نسخه‌پیچی مشخص آمریکا و غرب در رابطه با چگونگی برنامه‌ریزی و اجرای نظم توحش بار سیاسی و اجتماعی رابطه خرید و فروش نیروی کار و چگونگی تضمین ظرفیت این نظم برای دفاع از بقای سرمایه‌داری در مقابل هر نوع اعتراض، تحرک و خیزش‌های کارگری در همه جای دنیا بود. تاریخ سرمایه‌داری ضرورت انقیاد همه دولت‌های موجود جهان به بازسازی سیستماتیک نئولیبرالی نظم مدنی و سیاسی بردگی مزدی را پیش روی بورژوازی بین‌المللی قرار داده بود و جمهوری اسلامی نیز در این گذر نمی‌توانست زیر فشار آمریکا و دولت‌های غربی قرار نگیرد.

۳. در فاصله دهه‌های اخیر، زمانی که اقتصاد آمریکا و اروپا امواج سخت بحران را تحمل می‌کرد، سرمایه‌داری چین وارد فاز تاریخی تازه‌ای از انکشاف و خودگستری کاپیتالیستی خود شد. چین ۴۷٪ کل تجارت کشورهای امریکای لاتین را در انحصار خود گرفت. حجم مبادلات بازرگانی این کشور با امریکا مرز ۲۷۰ میلیارد را درنوردید و کسری موازنه تجاری امریکا در این مبادلات از رقم ۲۰۰ میلیارد دلار در سال فراتر رفت. حوزه یورو و کل بازار اروپا از همه سو مورد تهدید سرمایه‌های چینی واقع شد و صاحب‌نظران اقتصادی دنیا عموماً تأکید کردند که چین در آینده بسیار نزدیک مکان اقتصادی مسلط جهان سرمایه‌داری را احراز خواهد کرد و تا سال ۲۰۰۵ حتی درآمد سرانه ناخالص آن از کشورهایمانند سوئد بالاتر خواهد رفت. چین به یمن استثمار بربرمنشأنه نیروی کار شبه رایگان چند صد میلیون کارگر چینی به این موقعیت دست یافت.

عروج سرمایه‌داری چین به این مکان، به نوبه خود معادلات جاری دنیای سرمایه‌داری را به طور چشمگیر تحت تأثیر قرار داد و جمهوری اسلامی از جمله ممالکی بود که در جریان این تغییرات حداکثر بهره‌برداری را به نفع طبقه بورژوازی ایران به عمل آورد. انعقاد قرارداد ۱۰۰ میلیارد دلاری با ظرفیت افزایش تا ۲۰۰ میلیارد دلار تنها گوشه‌ای از حجم عظیم مبادلاتی است که میان سرمایه‌داری دو کشور به اجرا در آمده است. چین در این سالها رقابت بسیار گسترده‌ای را علیه سرمایه‌های اروپایی و ژاپنی در بازار داخلی ایران به نمایش گذاشت. شرکت‌هایی مانند «بنز»، «دایملر کرایسلر»، و «هوندا» را تقریباً از دور خارج ساخت. بازار مصرف و مسائل خانگی را از رقبای غربی گرفت، در زمینه نفت و گاز و پتروشیمی پرحجم‌ترین قراردادها بین دو دولت منعقد گردید. موقعیت سرمایه‌های چینی در قلمرو انباشت داخلی ایران خطری جدی را برای سرمایه‌های برخی کشورهای دیگر و از جمله اتحادیه اروپا پیش روی سرمایه‌داران خصوصی و دولتی این جوامع قرار داد.

عروج چین به موقعیت جدید اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری همراه با فرایند تحولات بعدی روسیه و تلاش بورژوازی روس برای احیای نقش پیشین خود در جهان، جهتگیری‌های اخیر نسبتاً مشترک دولت‌های هر دو کشور در پاره‌ای مسائل بین‌المللی، روابط اقتصادی و دیپلماتیک بسیار محکم هر دو دولت با جمهوری اسلامی و کل مؤلفه‌های مهم مربوط به قطب‌بندی‌های جدید دنیای سرمایه‌داری، فضای مراودات اقتصادی و دیپلماتیک میان آمریکا و متحدان غربی‌اش در یک سوی و دولت سرمایه‌داری اسلامی ایران در سوی دیگر را به گونه‌ای جدی آماج تأثیر قرار داد. در سال‌های پایانی سده پیش به گاه سقوط اردوگاه، انتظار دولت‌های غربی و در رأس آن‌ها ایالات متحده این بود که با آغاز حیات یک قطبی جهان سرمایه‌داری و فروپاشی اقتصادی بلوک شرق سرتاسر

قلمروهای شوروی سابق و حوزه‌های پیشین حاکمیت سرمایه‌داری دولتی به حوزه نیروی کار متخصص بی‌بهای سرمایه‌های متمرکز و انحصاری غرب تبدیل خواهد شد. آنچه در طول سال‌های اخیر رخ داده است تا حدود زیادی بی‌پایه بودن این انتظار را ثابت کرده است. سرمایه‌داری روسیه با عبور از یک دوره پالایش درونی و به کارگیری بحران اقتصادی جاری به عنوان یک مکانیسم ضدبحران، با سلاخی گسترده و سراسری معیشت ده‌ها میلیون کارگر روسی همه جا در تدارک احیای موقعیت گذشته اقتصادی و بین‌المللی خود برآمده است. همزمان، چین با سرعت به سوی احراز مکان مسلط اقتصاد سرمایه‌داری در دنیا به پیش می‌رود. روسیه، چین و هند در این سال‌ها، در روزهایی که آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلیس، هلند و جاهای دیگر به طور مکرر متحمل بحران‌های کوبنده اقتصادی بوده‌اند، گام به گام موقعیت اقتصادی مناسبی را به چنگ آورده‌اند. مناسبات اقتصادی و دیپلماتیک ایران با این قطب از دنیای سرمایه‌داری در کنار مؤلفه‌های مهم دیگر که بدان اشاره کردیم و پایین‌تر نیز اشاره خواهیم کرد، حساسیت آمریکا و دولت‌های غربی متحدش را نسبت به دولت بورژوازی ایران دامن زده است و ضرورت فشار بیشتر بر این رژیم با هدف تغییر معادلات اقتصادی و سیاسی به نفع خود در مقابل قطب رقیب را بیشتر و بیشتر دستور کار روز آن‌ها ساخته و می‌سازد.

۴. پروسه فعل و انفعالات اقتصادی، سیاسی، نظامی دو دهه اخیر سرمایه‌داری ایران و ظهور این کشور به مثابه قدرت اول منطقه در آسیای خاوری و میانه، به نوبه خود موضوعات تازه‌ای را در پهنه روابط جمهوری اسلامی و دولت‌های غربی وارد ساخته است. در شرایط حاضر، سرمایه اجتماعی ایران عظیم‌ترین و نیرومندترین بخش خاورمیانه و آسیای مرکزی سرمایه جهانی را تعیین می‌کند. فشرده‌ترین

رقابت‌های اقتصادی میان قطب‌های مختلف سرمایه‌ جهانی در حوزه بازتولید سرمایه‌داری این کشور جریان دارد. افزایش جهش‌آسای قیمت نفت و چشم‌انداز صعود بیشتر آن در سال‌های آتی، اهمیت مکان اقتصادی سرمایه‌ اجتماعی ایران در سرمایه‌ بین‌المللی را به ویژه برای آمریکا و کشورهای غربی دو چندان می‌کند. هر دینار فزونی بهای نفت دیناری در گسترش مبادلات اقتصادی سرمایه‌داری ایران با غرب و دیناری در افزایش سرمایه‌های در حال صدور ممالک غربی است. از مجرد مسأله اقتصادی که بگذریم، اقدامات اخیر دولت اسلامی بورژوازی ایران در عرصه نظامی موقعیت متفاوتی را برای رژیم در معادلات جاری منطقه و جهان پدید آورده است. تولید موشک موسوم به شهاب ۳ با ظرفیت حمل کلاهک یک تنی و بُرد پرتاب بسیار طولانی هر چند هم که به طور واقعی هیچ خطری را متوجه اسرائیل و مراکز استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه نمی‌کند، اما تسلیح جمهوری اسلامی ایران بدان کفه حساسیت بورژوازی آمریکا و اروپا نسبت به رژیم را سنگین‌تر می‌سازد. آزمایش اخیر موشک فجر با سرعت بسیار بالا و توان استتار از چشم سیستم‌های رادار که در عین حال به طور همزمان چندین هدف را مورد حمله قرار می‌دهد باز هم بر وسعت دایره این حساسیت می‌افزاید و بالاخره اقدامات اخیر رژیم در راه انداختن چرخه سوخت هسته‌ای به رغم تمامی کشمکش‌های فرساینده میان طرفین برگ تازه‌ای در تیره‌سازی فضای مراودات میان دولت بورژوازی اسلامی و غرب به ویژه آمریکا به حساب می‌آید.

۵. جنگ جنایتکارانه آمریکا علیه مردم عراق به شکست فاحش و فاجعه‌بار بورژوازی آمریکا منتهی شده است. هدف اساسی آمریکا در تدارک سلسله جنگ‌های اخیر از بالکان گرفته تا افغانستان و عراق ایجاد فضای سراسری بین‌المللی برای سرکوب جامع الاطراف جنبش کارگری

جهانی و ادغام ساختار دولتی همه کشورها در نظم سیاسی نئولیبرالی کاپیتالیستی بود. در عراق نه تنها چنین نشده است که پس از گذشت نزدیک به ۴ سال از شروع جنگ، دار و دسته‌های اشرار و هار و مزدور عضو ائتلاف جنگ از اتحادیه میهنی طالبانی و حزب دمکرات بارزانی گرفته تا حزب الدعوه و مجلس اعلا حتی در زیر چتر حمایت اقتصادی و نظامی همه جانبه کاخ سفید نتوانسته‌اند هیچ نوع دولت کارآمدی تشکیل دهند. جمهوری اسلامی تنها برنده واقعی این جنگ بوده است. نیروهای مزدور عضو ائتلاف جنگ زیر فشار استیصال و یأس عمیق ناشی از فقدان هر نوع اعجاز دولت و ارتش آمریکا، هر کدام بیش از دیگری به دولت بورژوازی اسلامی دخیل بسته‌اند. سرمایه‌داری ایران گسترده‌ترین حضور صنعتی و تجاری را در بازار عراق کسب کرده است. فقدان هر نوع افق برون رفت از وضعیت بی سرانجام کنونی حتی خود آمریکا را هم به در یوزگی دخالت جمهوری اسلامی و انتظار معجزه از رژیم بورژوازی ایران مجبور ساخته است. مجموعه این حوادث یا عوارض حمله نظامی آمریکا به عراق و بهره‌برداری‌های گسترده رژیم ایران از وضعیت حاصل، به سهم خود دولت بورژوازی ایالات متحده را به اتخاذ دیپلوماسی فشار در مقابل جمهوری اسلامی سوق می‌دهد. آمریکا می‌کوشد تا دامنه این بهره‌گیری را هر چه بیشتر کاهش دهد و برای این کار به تضعیف موقعیت ایران در منطقه احساس نیاز می‌کند.

۶. آمریکا نه فقط در عراق که در رابطه با اسرائیل نیز به موقعیت اسفباری سقوط کرده است. حملات سبعانه متوالی دولت شارون به خانه و کاشانه مردم آواره فلسطین و افروختن متوالی شعله‌های یک جنگ سراسری ویران‌ساز علیه توده‌های کارگر و فرودست فلسطینی، تاثیر وسیع این جنگ افروزی‌ها در مشتعل کردن آتش انتقام فلسطینی‌ها و استفاده گسترده نیروهای ارتجاعی حماس و حزب الله از آثار جنایات دولت

اسرائیل، در مجموع کفه توازن قوا را به زیان اسرائیل، آمریکا و حتی نیروهای فلسطینی سازش طلب و به سود ارتجاع پان اسلامیستی در منطقه تغییر داده است. دولت اسرائیل در بدترین دوران تاریخی حیات این کشور از بدو تأسیس تا امروز قرار گرفته است. تشتت در صفوف بورژوازی اسرائیل عمق یافته است. ارتش اسرائیل دچار چنددستگی شده است. موج اعتراضات مردم کارگر و فرودست اسرائیل علیه جنایت‌ها و شرارت‌های ضدفلسطینی دولت به طور مکرر خود را نمایان ساخته است. چشم‌اندازهای تحقق نسخه پیچی‌های آمریکایی صلح در قیاس با گذشته تاریک‌تر شده است. به قدرت رسیدن حماس به پیچیدگی موضوع بیش از پیش افزوده است. همه این‌ها، همه این تغییر معادلات تا آنجا که به مشاجرات درون بورژوازی بین‌المللی بر می‌گردد، به زیان آمریکا و متحدان غربی‌اش به وقوع پیوسته است. در این میان دولت بورژوازی اسلامی ایران برنده واقعی تمامی پروسه تحولات بوده است. این مسأله نیز در برگ مناقشات جاری فیما بین بخش‌های مختلف سرمایه جهانی، قطب غربی سرمایه و به طور اخص آمریکا را نسبت به ضرورت اتخاذ پاره‌ای ساز و کارها برای مهار دخالت‌گری‌های جمهوری اسلامی در منطقه حساس‌تر می‌کند.

۷. برنامه چرخه سوخت هسته‌ای جمهوری اسلامی نیز یکی دیگر از موضوعات مشاجره‌آمیز سال‌های اخیر بوده است. در این رابطه چند نکته بسیار بدیهی وجود دارد. اولاً بورژوازی اسلامی ایران در صورت امکان کمترین تردیدی در کار تولید سلاح هسته‌ای به خود را نمی‌دهد. ثانیاً اقدام دولت اسلامی به تأسیس و گسترش فعالیت‌های هسته‌ای ربط چندانی به صرف مسأله انرژی و سود و زیان مستقیم اقتصادی آن ندارد. ثالثاً معضل دولت آمریکا و متحدان غربی‌اش مطلقاً احتمال کاربرد سلاح هسته‌ای توسط رژیم اسلامی نیست. فراموش نکنیم که مطابق اعترافات

صریح دولت ژاپن، در ظرف ۱۵ سال گذشته بالغ بر ۲۰۶ کیلوگرم پلوتونیم در مراکز تولید سوخت هسته این کشور به کلی مفقود شده است. این مقدار پلوتونیم برای ساختن ۴۰ بمب نیرومند اتمی و به تعبیر دیگر برای نابودی کره زمین کفایت می‌دهد. این حادثه مدت‌هاست در ژاپن متحد آمریکا رخ داده است و کمترین مکانی برای هیچ گفتگویی هم در هیچ کجا احراز نکرده است. سوی این، همه مردم دنیا می‌دانند که آمریکا بزرگ‌ترین حامی برنامه‌های تسلیحات اتمی اسرائیل است و توحش و جنگ‌افروزی و جنایت آفرینی دولت بورژوازی اسرائیل هم از دیگر کشورهای منطقه هیچ کمتر نیست. پشتیبانی ایالات متحده از پروژه‌های اتمی هند و پاکستان نیز نیازمند هیچ توضیحی نیست. بر این اساس، در اینجا نیز به سان همه موارد دیگر، میان آنچه که طرفین دعوا به ظاهر مطرح می‌کنند با محتوای اندرونی کشمکش‌ها تفاوت‌های فاحش موجود است. شالوده تلاش دولت بورژوازی اسلامی برای دستیابی به سوخت هسته‌ای صرفاً استحکام بیشتر پایه‌های قدرت و نفوذ خود در منطقه و در سطح بین‌المللی با هدف دفاع از تسلط سرمایه اجتماعی ایران بر شرایط تولیدی برتر و حصه افزون‌تر در اضافه ارزش حاصل از استثمار توده‌های کارگر ایران و دنیاست. بنیاد مخالفت آمریکا و متحدان غربی‌اش در مقابل برنامه هسته‌ای ایران نیز دقیقاً جلوگیری از دستیابی دولت اسلامی به چنین موقعیت و دفاع از نقش هر چه برتر خود در چگونگی توزیع همین اضافه ارزش‌ها است. مجهز شدن رژیم اسلامی به امکانات هسته‌ای ابزاری نیرومند در دست بورژوازی ایران برای ابراز تفوق بیشتر در حوزه خلیج و خاورمیانه و مطالبه سهم عظیم‌تر از کار اضافی طبقه کارگر جهانی است.

عوامل بالا حلقه‌های متصل زنجیره مناقشات میان دولت سرمایه‌داری اسلامی ایران با آمریکا و متحدان غربی‌اش را تشکیل می‌دهد. این

مشاجرات، برخلاف بسیاری از تحلیل‌ها، هیچ ربطی به مخالفت هیچ بخشی از بورژوازی ایران با پروسه ادغام سرمایه اجتماعی ایران در راه حل‌پردازی‌ها و سیاست‌گذاری‌های مراکز کلیدی برنامه‌ریزی اقتصادی دنیای سرمایه‌داری ندارد. ما پیش‌تر نشان دادیم که حتی دولت احمدی‌نژاد در کار هموارسازی مسیر الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی یا اجرای قرارها و نقشه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نه تنها از دولت‌های رفسنجانی و خاتمی عقب نبوده است که گام‌های بسیار جدی به جلو برداشته است. این کشمکش‌ها همچنین، برخلاف تحلیل‌های رایج برخی گروه‌های چپ، از «تعارضات میان اسلام سیاسی و سرمایه‌داری غرب» نشأت نمی‌گیرد. کل اختلافات حول محور تعیین مکان سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری، تقلای دولت اسلامی برای سهم سود بیشتر سرمایه اجتماعی ایران در کل سود تولید شده توسط پرولتاریای جهانی و تحکیم موقعیت سیاسی ایران در معادلات بین‌المللی قدرت و حاکمیت سرمایه دور می‌زند. توجه به مؤلفه‌های بالا نشان می‌دهد که سیر رخدادها در طول این دو دهه در بسیاری موارد کفه مناقشات را به سود دولت اسلامی بورژوازی ایران سنگین کرده است و همین امر بورژوازی غرب و مقدم بر همه بورژوازی آمریکا را به چاره‌اندیشی‌های لازم در عرصه‌های مختلف ناگزیر ساخته است.

راهکارها و راهبردهای جدال

سرنوشت این مناقشات چه خواهد شد؟ یک چیز کاملاً روشن است: محتوای جدال در اساس خود زمینه‌ای برای جنگ و تصادمات حاد نظامی نیست. این موضوعی است که طرفین مناقشه خود نیز به طور مکرر بر آن تاکید می‌کنند. هر نوع لشکرکشی و تهاجمات نظامی آمریکا و

متحدان غربی اش به ایران در اولین گام زیان‌های سنگینی متوجه ممالک عضو اتحادیه اروپا خواهد ساخت. مبادلات سرمایه‌ای میان فرانسه و آلمان و ایتالیا و انگلیس و هلند و سوئد و سایر کشورهای اروپای غربی با ایران چنان عظیم است که هر اختلالی در روند مناسبات جاری می‌تواند برای سرمایه‌های حوزه یورو بسیار تعیین‌کننده باشد.

وقوع جنگ یعنی خارج شدن یک بازار عظیم ۵۰ میلیارد دلاری از حوزه انباشت و گردش سرمایه‌های اروپایی، و این امر در شرایط کنونی دنیای سرمایه‌داری برای اتحادیه اروپا در حکم استقبال از نوع خودکشی است. تا این زمان هیچ‌کدام از متحدان غربی آمریکا هیچ جمله‌ای در مورد تمایل به جنگ علیه ایران بر زبان نیاورده‌اند و به احتمال زیاد بر زبان نخواهند آورد. نزدیک‌ترین دستیار شرارت و جنگ افروزی‌های آمریکا یعنی دولت بلر به کرات از منتفی بودن حمله نظامی سخن رانده است. سران کاخ سفید و جنگ طلب‌ترین محافظ قدرت سیاسی آمریکا نیز در تهدیدها تنها از اصطلاح «غیرممکن نبودن» احتمال چنین حمله‌ای سخن به میان آورده‌اند، اصطلاحی که در مراودات میان تمامی کشورهای دنیای سرمایه‌داری همیشه می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. واقعیت این است که کشمکش بخش‌های مختلف طبقه بورژوازی در زمینه تقسیم حوزه‌های انباشت و سودآوری سرمایه‌ها حتی در صلح‌آمیزترین شرایط نیز سایه جنگ را به عنوان پدیده‌ای ممکن بر سر سکنه کره زمین سنگین ساخته است و سنگین می‌سازد. از همین روی، تاکید محافظ حکومتی آمریکا بر «غیرممکن نبودن» راه حل نظامی به هیچ‌وجه متضمن مطرح بودن جنگ به عنوان یک راه حل در دستور کار بورژوازی آمریکا نیست. از دید ما وقوع جنگ میان بورژوازی آمریکا و دولت بورژوازی اسلامی در شرایط روز به دلائل زیر تا حدود زیادی منتفی است.

۱. حمله نظامی آمریکا به ایران شرایطی را پدید می‌آورد که بورژوازی

آمریکا به هیچ وجه قادر به تحمل آن نیست. تجربه عراق به اندازه کافی آمریکا را در باتلاق محاسبات کور جنگ افروزانه و تجاوزکارانه کاپیتالیستی خود غرق کرده است. با این وجود، ایران از هیچ لحاظ و در هیچ زمینه‌ای حتی با معیارهای محاسبه منحنی و بی‌بنیاد سکانداران قدرت سرمایه در آمریکا هم هیچ انطباقی پیدا نمی‌کند. در برنامه‌ریزی جنگ عراق، بورژوازی آمریکا می‌توانست بر روی همکاری مزدورمنشانه نیروهای مرتجعی مانند اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان و حزب الدعوة و مجلس اعلا و برخی باندهای دیگر قومی و مذهبی حساب باز کند. ناسیونالیسم ارتجاعی کرد از شدت احساسات رقیق وطن‌پرستانه و در لهیب شعله‌های سرکش عشق به میهن و وفاداری به مام کردستان، حاضر بود آخرین کودک معصوم کرد را در آستان قدس قدوم مزدوران دژخیم جنگ افروز آمریکایی قربانی سازد. اشرار مجلس اعلا انقلاب اسلامی و الدعوة و دارو دسته چلبی و دیگران هم هر کدام در این گذر و در قلمرو فروش خون میلیون‌ها زن و کودک عراقی به نیم میلیمتر دست‌نشاندهی آمریکا در قدرت سیاسی عراق گوی سبقت را از هم می‌ربودند. در عراق این نیروها وجود داشتند و هر کدام بر موج توهم بخشی از سکنه این کشور سواری می‌کردند. در ایران، فرقه‌ها و باندهای سیاه مافیایی نوع این نیروها زیادند، اما هیچ‌کدام حتی در چهار دیواری خانه‌های خود هم از هیچ نفوذی برخوردار نیستند. سلطنت‌طلبان، در روی زمین زندگی و فکر مردم کارگر و فرودست ایران به اندازه عمده و اکره حاکمان کنونی سرمایه‌منفونند. درجه مطرود بودن و منفور بودن سران سازمان پوسیده مجاهدین خلق در نزد کارگران و توده ستم‌زده ایران کمتر از دو جریان بالا نیست. حزب دمکرات کردستان و گروه‌های دیگر ناسیونالیست کرد که به سیاق اتحادیه میهنی برای نثار تمامی شور و عشق و احساس وطن‌پرستی خود به خاک پای سران ارتش آمریکا اعلام

آمادگی کرده‌اند در هیچ محاسبه زمینی هیچ مکانی احراز نمی‌کنند. در ایران، متفاوت با آنچه که در عراق جریان داشت یک جنبش نیرومند کارگری با پیشینه یک قرن مبارزه علیه استثمار و بی‌حقوقی و مظالم سرمایه‌داری از جمله سرمایه‌داری آمریکا وجود دارد. بورژوازی آمریکا به همان اندازه کل بورژوازی ایران مورد نفرت و خشم و کین طبقه کارگر ایران است. حمله نظامی آمریکا به ایران بر خلاف پندارهای پوچ نیروهای مرتجع سلطنت طلب و مجاهد و ناسیونالیسم منحط کرد، یک دستکاری ساده مکانیکی و تعمیراتی رژیم اسلامی توسط بورژوازی آمریکا و جایگزینی چند مهره با چند مهره دیگر و یافتن جایی در ماشین قدرت سرمایه برای مسعود رجوی و رضا پهلوی و لیدر حزب دمکرات کردستان نیست. هر اقدام ارتش آمریکا در رابطه با ایران می‌تواند منتهی به ظهور وضعیتی شود که کل معادلات موجود را به زیان دولت آمریکا، دولت بورژوازی ایران و کل بورژوازی جهانی تغییر دهد. یک احتمال رویکرد وضعیت ناشی از حمله نظامی آمریکا می‌تواند عروج قهرآمیز جنبش کارگری ایران علیه کل وضعیت موجود باشد و این مسأله، به رغم تمامی موقعیت اسفبار و دردناک جنبش کارگری ایران، در پروسه بروز رخدادها پدیده غیرقابل وقوعی نیست، هر چند که شانس اتفاق آن هم چندان زیاد به نظر نمی‌رسد.

از احتمال عروج جنبش کارگری و آلترناتیو سوسیالیستی که بگذریم، حتی تغییر توازن قوا به نفع یکی از اپوزیسیون‌های ارتجاعی بورژوازی مورد حمایت آمریکا از طریق توسل به حمله نظامی نیز مطلقاً به سود ایالات متحده نیست. شرایط متعاقب جنگ بدون شک شرایطی خواهد بود که هیچ اپوزیسیون بورژوایی حتی در صورت سقوط رژیم اسلامی برای مدت‌های بسیار طولانی قادر به کنترل اوضاع و استقرار مجدد نظم تولیدی و سیاسی سرمایه‌داری در ایران نخواهد بود. آنچه جنگ در پی

دارد نه فقط برای توده‌های کارگر و فرودست جامعه که برای بورژوازی اروپا و آمریکا و کل سرمایه‌ جهانی هم به مراتب از وضعیت کنونی نامطلوب‌تر خواهد بود. به همه این دلایل، هر نوع دستیازی سرمایه‌ جهانی به آترناتیو نظامی در رابطه با ایران در حکم حفاری باتلاقی است که کل بورژوازی، از دولت سرمایه‌داری اسلامی و مالکان سرمایه‌ اجتماعی ایران گرفته تا بورژوازی آمریکا و اروپا و دیگران در آن به وخیم‌ترین وضعی به دام خواهند افتاد.

۲. جنگ سرتاسر منطقه خاورمیانه و آسیای غربی را در شعله‌های خود خواهد بلعید. این تنها بازار ۵۰ میلیارد دلاری ایران نیست که هر چه بیشتر و بیشتر از دسترس سرمایه‌های اروپای غربی خارج خواهد شد، بلکه موقعیت بورژوازی غرب در تمامی منطقه دچار مخاطرات جدی خواهد گردید. در نظریاورییم که حتی هنوز هم عظیم‌ترین بخش‌گردشی سرمایه‌ ثابت کل سرمایه‌ اجتماعی ایران به طور روزمره در مجاری سامان‌پذیری سراسری سرمایه‌ جهانی به طور روتین از اروپا به ایران صادر می‌شود و جنگ مسیر عبور روزانه این حجم کلان سرمایه را سخت مختل می‌سازد. جنگ موقعیت آمریکا در عراق را در قیاس با حال نیز بسیار وخیم‌تر خواهد ساخت و معضلاتی را در این بخش از دنیا پدید می‌آورد که اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری غرب نمی‌تواند قادر به تحمل آن باشد.

۳. سیر تحولات اقتصادی و اقدامات دولت اسلامی بورژوازی در تغییر قوانین بازار کار ایران در طول دو دهه اخیر سرمایه‌داری ایران را به یکی از منطبق‌ترین و ارگانیکی‌ترین حوزه‌های نفوذ منشورها و مقاوله‌نامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی درآورده است. به تصریح پاره‌ای از کارشناسان اقتصادی رژیم و اقتصاددانان و نظریه‌پردازان محافل اپوزیسیون بورژوازی، قوانین جاری سرمایه‌گذاری، تجارت

خارجی و داخلی و بازار کار ایران هم اکنون حتی از قوانین جاری درون کشورهای غربی و آمریکا نیز بر موازین مقرر مراکز مالی و برنامه‌ریزی اقتصادی دنیای سرمایه‌داری منطبق‌تر است. مصوبات اخیر مجلس اسلامی سرمایه به گونه‌ای که بالاتر اشاره کردیم بیش از ۹۰٪ قلمرو پیش‌ریز سرمایه‌ها را از کنترل دولت خارج و به سرمایه‌داران خصوصی داخلی و خارجی ارجاع داده است. تشدید سیستماتیک و «قانونمند» نئولیبرالی استثمار سببانه کارگران در ایران نه فقط در زیر معیارهای نسخه‌پیچی شده سازمان تجارت جهانی قرار ندارد که در برخی موارد از آن هم بسیار فراتر رفته است. ایران یکی از مطلوب‌ترین و پرسودترین حوزه‌های انباشت برای سرمایه‌های غربی است و سران جمهوری اسلامی در تمامی ادوار، و در دوره احمدی‌نژاد بیشتر از سایر دوره‌ها، برای تشویق سرمایه‌داران اروپایی به پیش‌ریز بیشتر سرمایه‌های خود در بازار داخلی ایران تلاش کرده و می‌کنند. عظیم‌ترین بخش نفت و مواد نفتی مورد نیاز جهان سرمایه‌داری از آب‌های خلیج و تنگه هرمز عبور می‌کند. هرگونه اختلال در کار عبور نفتکش‌های گول‌پیکر از این گذرگاه آبی می‌تواند ضربات سنگین اقتصادی بر اروپا و ژاپن و پاره‌ای ممالک دیگر وارد سازد. حادثه‌ای که به طور قطع اتحادیه اروپا و ژاپن بدان رضایت نخواهند داد.

۴. هر اقدام نظامی آمریکا علیه ایران، بازار داخلی انباشت و سامان‌پذیری سرمایه اجتماعی ایران را به سوی الحاق ارگانیک‌تر با چین و روسیه و هند و محدود شدن مبادلات روتین سرمایه‌ای این کشور با غرب سوق می‌دهد و این امر روند رقابت میان قطب‌های عظیم سرمایه در جهان را به زیان غرب سبک خواهد کرد.

در یک کلام، حمله نظامی با توجه به خصلت مناقشات موجود میان آمریکا و دولت سرمایه‌داری اسلامی ایران نه فقط راه حلی به نفع آمریکا

نیست که، کاملاً برعکس، بورژوازی ایالات متحده را بازنده واقعی این جدال می‌سازد. از راهکار جنگ و نسخه‌پردازی‌های نظامی که بگذریم راه‌حل‌های دیگر مورد اصرار محافل مختلف هیأت حاکمه آمریکا از نوع توسل به محاصره اقتصادی نیز نهایتاً مشکل بورژوازی آمریکا و غرب را در رابطه با ایران حل نمی‌کند. این واقعیتی است که نمایندگان سیاسی سرمایه‌داری آمریکا با تمامی تحجر و عقب‌ماندگی فکری اجتناب‌ناپذیر تاریخی خود و به رغم طفره روی در قبول لفظی آن، در ژرفنای همان شعور مسخ و منجمد کاپیتالیستی خویش، تردیدی در صحت آن به خود راه نمی‌دهند و درست بر همین مبنا است که وزیر امور خارجه ایالات متحده دست به دامن همان راه حلی است که در سطر نخست این نوشته مورد اشاره قرار گرفت.

ما مقاله حاضر را با نقل غیرمستقیم مطلبی از «کاندولیزا رایس» آغاز کردیم. او در گفته‌های خود به نوع دیگری از چاره‌پردازی‌های سران بورژوازی آمریکا در قبال دولت بورژوازی اسلامی ایران اشاره کرده است. «رایس» از رویکرد کاخ سفید به تجربه لهستان سخن رانده است. از دید ما این محتمل‌ترین راه حلی است که دیپلوماسی سال‌های آتی آمریکا در محور پیشبرد آن فرا خواهد چرخید.

بورژوازی جهانی و دولت آمریکا حتی از سال‌ها قبل آستانه پیوستن به این راهبرد و پیگیری اجرای عملی آن را دق الباب کرده‌اند. ببینیم که روی کردن به تجربه لهستان در استراتژی سرمایه‌داری آمریکا و اروپا چه معنایی را احراز می‌کند و چه فعل و انفعالاتی را در خاورمیانه، در رابطه با دولت اسلامی و در ارتباط با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی درون جامعه ایران پدید می‌آورد.

در لهستان چه گذشت؟

جنگ جهانی دوم سطح تازه‌ای از تقسیم اقتصادی دنیای روز میان بخش‌های مختلف سرمایه جهانی و قطب‌های عظیم اقتصادی شرق و غرب را پدید آورد. در دل این ماجرا لهستان به اردوگاه سرمایه‌داری دولتی ملحق شد، اما سیر توازن قوای بین‌المللی سرمایه‌داری و منحنی مبارزه طبقاتی جاری درون این کشور، فراز و فرودهایی کم و بیش متفاوت با سایر اقدار اردوگاه را طی کرد. آمریکا و کل بورژوازی غرب در سال‌های نخست بعد از پایان جنگ، آینده لهستان را با آینده خود همپيوند می‌دیدند و به نقش‌آیادی خویش در دولت ائتلافی وقت از این منظر نگاه می‌کردند. سیر حوادث در کوتاه مدت، خلاف این انتظار را ثابت کرد و حزب پروروس سوسیال بورژوازی موسوم به «حزب کارگران لهستان» با غلبه بر رقبای غربی درون دولت ائتلافی سکانشادار پیشبرد پروسه ادغام سرمایه اجتماعی این کشور در اردوگاه سرمایه‌داری دولتی گردید. جدال میان اشکال صوری متفاوت برنامه‌ریزی دولتی یا خصوصی تولید و کار کاپیتالیستی در لهستان تا اینجا به نفع شکل نخست و به زیان حالت دوم به پیش رفت. اما در رویه دیگر ماجرا جنبش کارگری کشور بر خلاف محاسبات اردوگاه بر صلیب اقتدار حزب دولتی مسلط سرمایه‌داری می‌خکوب نشد. در سال ۱۹۵۶، یعنی ۱۰ سال پس از پایان جنگ امپریالیستی دوم، جنبش کارگری در اعتراض به وضعیت نابسامان معیشتی توده‌های کارگر و خشمناک علیه فقر و فاقه و فلاکت ناشی از استثمار سرمایه‌داری دست به یک خیزش گسترده اجتماعی زد. این خیزش اگر چه در ظاهر موفق بود، اما محصول آن فقط شکستی تازه را در کارنامه جنبش کارگری لهستان ثبت کرد. قیام ۱۹۵۶، گومولکا، کارگری از اپوزیسیون حاکمیت سیاسی وقت، را از پلکان قدرت بالا برد و به این ترتیب موج وسیع خیزش کارگران به جای این که نظام سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار لهستان را زیر فشار قدرت خود گیرد تسمه نقاله‌ای برای

جا به جایی این مهره و آن مهره در ساختار قدرت دولتی سرمایه‌داری گردید. گومولکا با سازمان دادن رفرم‌های سراسر کاپیتالیستی در منحرف کردن مبارزات کارگران و تیره ساختن هر چه بیشتر افق ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری، نقش خویش را در تحکیم هر چه بیشتر بندهای بردگی مزدی بر شانه کارگران ایفا کرد و طبقه کارگر لهستان را در مقابل بورژوازی و حزب سرمایه‌داری دولتی مسلط این کشور بسیار بیشتر از گذشته خلع سلاح کرد. اصلاحات ارتجاعی کارگر نمایانه و در اساس کاپیتالیستی گومولکا همه جا با سرکوب کارگران ناراضی و خفه ساختن نطفه‌های مبارزات ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر تکمیل گردید و کفه توازن قوا را به زیان جنبش کارگری بالا برد. چند سال پس از این تاریخ، در ۱۹۷۶ طبقه کارگر لهستان یک بار دیگر زیر فشار معضلات معیشتی و بی‌حقوقی‌های گسترده سیاسی و اجتماعی خود دست به کار خیزشی نوین شد. خیزش اخیر توسط گومولکا، «کارگر» بالا خیزیده از پلکان مبارزه کارگران، و دبیر اول «حزب کمونیست» به شدت سرکوب شد و شمار زیادی از کارگران در جریان آن توسط حزب سرمایه‌داری دولتی لهستان موسوم به «حزب کمونیست» کشته شدند. محصول این خیزش در عین حال عروج یک کارگر دیگر «ادوارد گیرک» به جای کارگر قبلی به صفت قدرت حزب و دولت بود.

طبقه کارگر لهستان در پی وقوع همه این رخدادها به مبارزه خود علیه شدت استثمار و بی‌حقوقی سرمایه‌داری ادامه داد. اما موفق به سازماندهی ضد سرمایه‌داری و رویکرد محو کارِ مزدی این مبارزات نگردید. جنبش سرمایه ستیز وی گام به گام توسط بورژوازی به خون کشیده شد و فضای مختنق آکنده از گرد و غبار و سموم راه حل‌های ارتجاعی اردوگاهی مسیر دید او به سمت افق لغو کارِ مزدی را سد ساخت. همه این مؤلفه‌ها دست به دست هم داد و در تاریخ زار برآیند

خود شرایطی پدید آورد که توسل به سوسیال دمکراسی و رفرمیسم راست اتحادیه‌ای به عنوان تنها راهکار نجات به مغز او تزریق شد. سرکوب شدن توسط سرمایه‌داری دولتی با بیرق کمونیسم، فروماندگی و عجز وسیع از سازماندهی ضد سرمایه‌داری مبارزات، شدت استثمار و ستم‌کشی، همه و همه مجرای نفوذ راه حل‌های ضد سوسیالیستی رفرمیسم راست اتحادیه‌ای شد و سرانجام «اتحادیه همبستگی» را از بطن خود متولد ساخت. بورژوازی آمریکا، دولت‌های غربی، احزاب سوسیال دمکرات این کشورها و اربابان کلیسا در سیر این حوادث شوم و در اجرای پرده‌های مختلف این سناریوی سیاه مؤثرترین نقش‌ها را ایفا کردند. اتحادیه همبستگی به ظرف اتحاد، یکدلی و نرد عشق همه این نیروهای کاپیتالیستی تبدیل شد و مثلث بورژوازی غرب، کلیسا و رفرمیسم راست اتحادیه‌ای از درون آن برای کل جنبش کارگری و سرنوشت مبارزه طبقاتی در لهستان تعیین تکلیف کردند. «لخ والسا» و پاپ اعظم و نظریه‌پردازان قطب غربی سرمایه پروسه ادغام تام و تمام لهستان در نسخه‌های نوع غربی نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه را با موفقیت به پیش بردند و جنبش کارگری این کشور را به دردناک‌ترین شکل ممکن در آستان سودآوری بیشتر و بیشتر سرمایه‌های غربی ذبح کردند.

آمریکا و توسل به رفرمیسم راست کارگری در ایران

به دنبال همه مباحثات بالا اینک به نقطه شروع مقاله حاضر باز می‌گردیم. آنچه «کاندولیزا رایس» در ماه‌های اخیر و در لابلای مصاحبه‌های خود بر زبان رانده است حاوی نکته‌ای بسیار جدی است که کارگران آگاه ایرانی و کل کارگران دنیا باید با چشم باز به محتوا، رویکرد و عوارض توحش بار آن خیره شوند. وضعیت موجود ایران و سیر حوادث جاری جامعه ما با

آنچه که در لهستان دهه ۷۰ جریان داشت شباهت‌های زیادی دارد. لهستان در استراتژی کشورهای غربی مکان مهمی را احراز می‌کرد. سرمایه اجتماعی این کشور به لحاظ وسعت استثمار نیروی کار، درجه انکشاف صنعتی، موقعیت آن در پروسه سامان‌پذیری سرمایه جهانی و سرشکن کردن اضافه ارزش ناشی از استثمار شدید ۲۰ میلیون کارگر به فرایند بازتولید سرمایه بین‌المللی بیش از حد مورد توجه دنیای غرب بود. لهستان در قطب‌بندی روز جهان کاپیتالیستی به قطب مخالف سرمایه‌داری غرب متعلق بود، جنبش کارگری کشور با رژیم سرمایه‌داری دولتی مسلط به طور مستمر در مبارزه و جدال به سر می‌برد. لهستان نقش مبادی ورودی امریکا و کل بورژوازی غرب به حوزه نفوذ اردوگاه را ایفا می‌کرد و شکست آن آستانه شکست اردوگاه ارزیابی می‌گردید. جنبش کارگری لهستان جنبشی سرکوب شده و فاقد افق لغو کارِ مزدی بود. رفرمیسم راست اتحادیه‌ای در لهستان به یمن سرکوب جنبش ضد سرمایه‌داری کارگران توسط بورژوازی و بر ویرانه‌های این جنبش مقهور توانسته بود بساط اقتدار و مقبولیت پهن کند. اتحادیه همبستگی توان آن را داشت که نقش پایگاه نفوذ بورژوازی آمریکا و دولت‌های سرمایه‌داری غرب را با موفقیت ایفا کند. اتکا به رفرمیسم راست سندیکالیستی در لهستان برای امریکا و بورژوازی غرب موفق‌ترین و کارسازترین راه حل الحاق جامعه به سرمایه‌داری غرب بود. سران کاخ سفید و متحدان غربی آن‌ها در آویختن به این راهکار و آویختن به امامزاده پراعجاز رفرمیسم راست اتحادیه‌ای هیچ کوتاهی نکردند. آنان بسیار حساب شده و سنجیده به اتحادیه، به لُخ و الساه‌ها و به کل رفرمیسم اتحادیه‌ای آویختند و آنچه را که از طریق جنگ و لشکرکشی و حمله نظامی غیرقابل حصول می‌دیدند به راحتی به چنگ آوردند. کاندولیزا رایس بسیار حساب شده از به‌کارگیری تجربه لهستان دهه

۷۰ قرن بیستم در ایران دهه اول سده بیست و یکم سخن می‌راند. مراد رایس و دولت متبوع او از رجوع به تجربه لهستان به طور قطع تغییر رژیم سیاسی در ایران نیست. ما در همه جا، در نوشته‌های مختلف و از جمله در همین مقاله موجود با ادله و شواهد بسیار شفاف تشریح کرده‌ایم که دولت امریکا به وجوه انطباق عظیم‌ترین بخش برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های دولت موجود سرمایه‌داری ایران با مقتضیات و مصالح سرمایه‌های غربی در طول ۲۵ سال گذشته وقوف کامل دارد. از دید نظریه‌پردازان بورژوازی آمریکا قرار نیست دولت اسلامی سرمایه‌داری ایران جای خود را به دولتی دیگر بسپارد، بلکه این دولت باید پاره‌ای شاخ و برگ‌های مزاحم خود را هرس کند و در این گذر خود را به طور همه‌سویه با نظم سیاسی و مدنی نئولیبرالی سرمایه جهانی در تطابق قرار دهد. حصول این انطباق منتهی الیه پروسه جدال است و بر همین مبنا از دید بورژوازی آمریکا جمهوری اسلامی باید به اشکال مختلف آماج فشار قرار گیرد، درجه‌ای از فشار و ارعاب که این رژیم را وادار به عقب‌نشینی کند و به قبول تمامی شروط انطباق ناگزیر سازد. تلاش وسیع برای تشکیل یک جبهه واحد متشکل از بیشترین بخش بورژوازی بین‌المللی در مقابل پاره‌ای از رویکردهای دولت اسلامی سرمایه، توسط به محاصره اقتصادی، استفاده از مکانیسم‌ها و اهرم‌های بین‌المللی سرمایه‌داری مانند شورای امنیت و سازمان انرژی اتمی و بانک جهانی و نهادهای مشابه از جمله راهکارهای متعارف اعمال این فشارها و اجرای این تهدیدات است.

بورژوازی آمریکا به همه این راهکارها و اهرم‌ها متوسل می‌شود تا دولت سرمایه‌داری اسلامی را به قبول انتظارات خود مجبور سازد. اما دامنه تأثیر این راه‌ها بسیار محدود است و به هیچ‌وجه چاره‌کار دولت بوش و اخلاف آتی او نیست. رجوع به این راهبردها و شگردها هیچ لطمه

جدی به جمهوری اسلامی وارد نمی‌سازد و چه بسا پایه‌های قدرت آن را تحکیم بخشد. این شگردها و مقابله‌جویی‌ها حتی کفه‌توازن قوا را به نفع امریکا تغییر نمی‌دهد. این موضوعی است که حداقل بخشی از بورژوازی ایالات متحده به رغم تمامی تحجر و کوران‌دیشی تاریخی و طبقاتی‌اش آن را درک می‌کند و درست به همین دلیل خانم رایس و محافظ همسوی او از موفق‌تر بودن به کارگیری تجربه‌لهستان گفتگو به میان می‌کشند. محتوای رجوع به تجربه‌لهستان در منظر سیاسی رایس و کل بورژوازی آمریکا مجبور ساختن رژیم اسلامی به دادن امتیازات بیشتر و انطباق ارگانیک‌تر در نظم سیاسی نئولیبرالی دلخواه آمریکاست. دخیل بستن به دار قدرت رفرمیسم راست اتحادیه‌ای در جنبش کارگری ایران شالوده و استخوانبندی اساسی این راه حل بورژوازی آمریکا و متحدان غربی‌اش را تعیین می‌کند. این تنها راهکاری است که به طور همزمان با یک تیر به دو هدف شلیک می‌کند، یکی بسیار اساسی و سرنوشت‌ساز و دیگری مهم، هر چند تبعی. توسل به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای، در بنیاد، قلع و قمع جنبش ضدسرمایه‌داری و سوسیالیستی طبقه کارگر را دنبال می‌کند، اما همزمان انتظارات روز بورژوازی آمریکا در زمینه‌ی وادار نمودن دولت اسلامی به پاره‌ای عقب‌نشینی‌ها را نیز تضمین می‌نماید.

بورژوازی غرب به زعامت آمریکا نه امروز که از مدت‌ها پیش تمرکز بر روی تقویت رفرمیسم راست سندیکالیستی در ایران را با هدف تار و مارسازی جنبش ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر ایران از یک سو و حصول انطباق جامع الاطراف جمهوری اسلامی با منشورها و انتظارات و توقعات خود در سوی دیگر، در دستور کار قرار داده است و در این راستا به اقدامات وسیعی دست یازیده است. جنبش نئولیبرالی کارگرسستیز دوم خرداد در طول ۸ سال سکان‌داری سفینه‌ی حیات سرمایه‌داری ایران مجاری ارتباط با رفرمیسم راست اتحادیه‌ای را به مقدار زیادی بر روی

آمریکا و غرب گشود. در این دوره بود که «سازمان‌های کارگری» ساختار نظم تولیدی، سیاسی و مدنی بردگی مزدی از همه سو دست به کار شدند و «بین‌الملل کارگری» نظام سرمایه‌داری با علم و کتل جانبداری از حق تشکیل سندیکا و اتحادیه - و فقط سندیکا و اتحادیه - برای کارگران ایران و یاری جنبش ارتجاعی کارگرکش دوم خرداد شتافت. سازمان جهانی کار و ICFTU در این گذر کوشیدند تا اولاً هر نوع جوانه جنبش ضد کار مزدی و برای محو سرمایه‌داری درون جنبش کارگری ایران را در نطفه خفه سازند و ثانیاً به طور همزمان یاران نئولیبرال زمامدار سرمایه‌داری ایران را در کار نهادینه ساختن نظم مدنی نئولیبرالی سرمایه‌داری یاری رسانند. بالاتر به تفصیل دوره‌بندی‌های حیات دولت اسلامی بورژوازی را توضیح دادیم و محتوای دیپلوماسی آمریکا و سرمایه‌داری غرب با هر کدام از این دوره‌ها را گفتگو کردیم. در آنجا گفتیم که فاصله میان قیام بهمن ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۷ به طور واقعی دوره‌بازتثبیت نظم سیاسی و قدرت دولتی سرمایه‌داری و دوره سرکوب جامع الاطراف جنبش کارگری و نیروهای چپ بود، دوره‌ای که جمهوری اسلامی از منظر سرمایه‌ جهانی باید با موفقیت از آن عبور می‌کرد تا در گام‌های بعدی به ملزومات نظم تولیدی و بازپردازی برنامه‌ریزی انباشت کاپیتالیستی پاسخ دهد. در همان جا تصریح شد که رویکرد دیپلوماسی آمریکا در مقابل دولت اسلامی در سرتاسر این دوره، انعطاف، مسالمت، صبر و انتظار و تحمل بود. یک نکته بسیار قابل تعمق در این دوره این است که عین همین دیپلوماسی و رویکرد سیاسی را سازمان‌ها و اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی نیز مو به مو رعایت و اجرا می‌کنند. اینان نیز از آغاز تا پایان این دوره در هیچ زمینه‌ای در مقابل هیچ یک از اشکال توحش و درندگی و جنایات ثانیه به ثانیه دولت بورژوازی اسلامی علیه کارگران لب از لب نمی‌گشایند. این اتحادیه‌ها و سازمان‌های جهانی «کارگری» در تمامی این دوره درست به

اندازهٔ سران کاخ سفید و کل بورژوازی به اهمیت بازتثبیت نظم سیاسی سرمایه‌داری و به ضرورت و مبرمیت محض کشتار کارگران و نیروهای چپ توسط دولت بورژوازی وقوف و ایمان دارند. در طی این ده سال، همهٔ این اتحادیه‌های عظیم کارگری در مقابل فاجعه حمام خون‌های روز به روز، در مقابل تبدیل شدن کلیهٔ کارخانه‌ها و مراکز کار و تولید جامعه به سلاخ‌خانهٔ بورژوازی، در برابر بلیهٔ قلع و قمع هر اعتراض و خفه ساختن هر نفس کارگران، در رابطه با فرستادن انبوه کودکان خانواده‌های کارگری روی مین، در مواجهه با تیرباران روزمرهٔ زنان کارگر گرسنه به جرم تن‌فروشی و تمامی اشکال دیگر بربریت علیه کارگران، سکوت مطلق اختیار می‌کنند. در دید مراقبت این سازمان‌ها و اتحادیه‌های عظیم «کارگری بین‌المللی» قربانی شدن جمعیت ۴۰ میلیونی طبقه کارگر در مقدم بازتثبیت نظم سیاسی و حکومتی سرمایه در ایران ارمغانی است که باید به حکم و وظیفهٔ اتحادیه کارگری بودن به سرمایه‌داری تقدیم کرد. طی این سال‌ها عظیم‌ترین بخش رفرمیسم اتحادیه‌ای ایرانی در قالب حزب توده و اکثریت و اقمار کارگری آن‌ها خود پاسدار و کمیته‌چی و مزدور و عمله و اکرهٔ دولت اسلامی بورژوازی برای بازتثبیت نظم سیاسی و دولتی سرمایه‌داری هستند. در این دوره اگر زمامداران وقت سرمایه‌داری ایران نه شبکهٔ کارگری سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات که حتی خود سپاه پاسداران با ساختار میلیتاریستی آن را روانهٔ اجلاس سالانه سازمان جهانی کار می‌ساختند حتماً مورد استقبال و تکریم و تعظیم بیش از حد قرار می‌گرفتند.

در فاصلهٔ ۶۰ تا ۶۷ در شرایطی که جنبش کارگری ایران از زمین و آسمان آماج ددمنشانه‌ترین یورش‌های تاتاریستی دولت اسلامی بورژوازی بود، پدیده‌ای به اسم ICFTU ۵۰ ساله مولود دست‌قابلهٔ هوشمند کاخ سفید و بورژوازی غرب اصلاً دیده به جهان نگشوده است!

مخفی است و قرار نبود هیچ کارگر ایرانی با نام آن آشنا باشد. مصالح عالیّه بازتثبیت نظم حکومتی بورژوازی، ضرورت در هم کوبیدن کامل انقلاب و فضیلت ذبح مقدس هست و نیست طبقه کارگر ایران در این راستا، کل موجودیت این تشکیلات را به غیبت ماوراء کبری گسیل می داشت. ICFTU در تمامی این مدت پدیده‌ای ناملموس است و برخلاف دوره‌های بعد، اصلاً ۱۵۰ میلیون کارگر را نمایندگی نمی کند، مطلقاً نماینده ۱۵۶ اتحادیه سراسری بین المللی کارگری نیست. گای رایدر ندارد و گای رایدرهایش نامه نوشتن به رؤسای جمهوری را بلد نیستند. ریاست ICFTU تا این زمان هنوز درس جغرافیا نخوانده و نام ایران و طبقه کارگر ایران را در نقشه جغرافیائی جهان ندیده است. آدرس رئیس جمهوری ایران را نمی داند و از ایجاد هر نوع مزاحمت نامه نگارانه برای رؤسای جمهوری و تکدر خاطر شریف آنها سخت معذور است.

دیپلوماسی سران کاخ سفید و بورژوازی جهانی در رابطه با سیر مبارزه طبقاتی در ایران توسط اتحادیه های کارگری، سازمان جهانی کار و ICFTU با تمامی مختصات و مؤلفه های زمان بندی شده آن گام به گام به اجرا نهاده شد. وقتی که نظم سیاسی و حکومتی سرمایه به طور کامل بازتثبیت شد، وقتی که دولت سازندگی رفسنجانی بر اریکه قدرت نشست و بازسازی نئولیبرالی اقتصاد کاپیتالیستی با سرعت تمام شروع کرد، وقتی که اردوگاه سرمایه داری دولتی از هم پاشید، دیپلوماسی آمریکا در رابطه با ایران نیز راه تغییر در پیش گرفت و متعاقب آن سازمان جهانی کار یادش آمد که این خانه کارگر و شوراها ی اسلامی کار بهتر است در هنگام ورود به اجلاس سالانه این سازمان کمی قیافه خود را دستکاری کنند. مسابقه عظیم دولت رفسنجانی در کار انحلال جامع الاطراف پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران در توحش بارترین محاسبات نئولیبرالی، پیشی گرفتن وی در سلاخی آخرین بازمانده های

معیشتی کارگران به نفع کل سرمایه جهانی، پایان جنگ سرد و رفع خطر اردوگاه سرمایه‌داری دولتی، خیلی سریع سازمان جهانی کار را بر آن داشت که آرایش چهره هیأت اعزامی سالانه جمهوری اسلامی به نشست سالانه را دستور کار خود سازد. در این زمان است که سازمان مذکور اندک اندک برای نمایندگان خانه کارگر و شوراهای اسلامی، شناسنامه و عبا و ردای واقعی متناسب با فضای اجلاس مطالبه می‌کند و می‌کوشد تا دولتمردان دینی سرمایه اجتماعی ایران را متقاعد سازد که همین ترکیب ضدکارگری و پلیسی عمده و اکره سرکوب کارگران توسط بورژوازی را زیر نام نمایندگان سندیکایی به محل نشست سالانه اعزام دارد.

شروع کار دولت خاتمی و توسعه تحولات کارگرکش نئولیبرالی اقتصادی به قلمرو ساختار نظم مدنی و سیاسی در ایران بورژوازی غرب و بیشتر از همه آمریکا را در هلهله شادی فرو برد. نئولیبرالیسم امپریالیستی سرمایه‌داری همه توان خود را برای تقویت جنبش ارتجاعی ضدکارگری نئولیبرالی بورژوازی ایران در تیر کرد. بخشی از بورژوازی ایران نیز که به تازگی کار سرکوب سبعمانه جنبش کارگری ایران و حمام خون‌های روزانه بخش‌های مختلف ابوابجمعی طبقه کارگر ایران را با موفقیت به پیش برده بود برای آینده این طبقه نسخه سندیکاسازی پیچید تا در این گذر جنبش سرکوب شده کارگران را در گورستان فرامیسم راست اتحادیه‌ای دفن کند. این کار مورد حمایت بورژوازی نئولیبرال جهانی بود و سازمان جهانی کار و ICFTU و دیگر نهادهای اتحادیه‌ای بین‌المللی برای به ثمر رساندن آن عزم جزم کردند و برای همکاری با دوم خردادی‌ها کمر همت بستند. در این دوره کل بگو مگوهای ICFTU و سازمان جهانی کار و جنبش اتحادیه‌ای جهانی با جمهوری اسلامی مو به مو عین همان نسخه‌پردازی‌های بورژوازی غرب در سطح جهانی و نمایندگان نئولیبرال بورژوازی در ایران است. ICTFU نقش لبه دوم قیچی

جنبش نئولیبرالی سرمایه‌داری در داخل را ایفا می‌کند و برای طبقه کارگر ایران درست همان راه‌حل‌ها و نوع سازمان‌یابی‌هایی را مطالبه می‌نماید که نئولیبرال‌های داخل طرح و پیشنهاد می‌کنند.

پافشاری بخشی از بورژوازی ایران بر حفظ و ماندگاری نهادهای پلیسی سابق مانند خانه کارگر یا شوراهای اسلامی به عنوان سازمان‌های «کارگری» با همان محتوا و جهتی مورد انتقاد ICTFU قرار می‌گیرد که مورد اعتراض نئولیبرالیسم بورژوازی درون جامعه ایران نیز قرار دارد. دخالت ICTFU در این دوره در رابطه با جنبش کارگری ایران از اعزام نماینده برای بررسی کشتار کارگران خاتون آباد گرفته تا حمایت از دستگیرشدگان اول ماه مه سقز و همه تلاش‌های دیگر این نهاد دقیقاً از همین منظر طراحی می‌شود. نامه‌های مکرر آقای گای رایدنر به خاتمی در این مدت نه حاوی اعتراض او به دولت بورژوازی ایران و نه در جهت هیچ نوع کمکی به مبارزات توده‌های کارگر که صرفاً در راستای فشار بر مقاومت بخشی از ارتجاع هار بورژوازی در مقابل تحولات «مدنی» نئولیبرالی سرمایه‌داری است. ممکن است گفته شود که اگر ICTFU و اتحادیه‌های کارگری دنیا در طول ۲ سال اخیر هر چه انجام داده‌اند در انطباق با سیاست‌های بورژوازی غرب و آمریکا و فقط با هدف تقویت رفرمیسم راست اتحادیه‌ای در ایران بوده است، پس چرا به کشتار کارگران خاتون آباد، دستگیری کارگران شرکت واحد و از همه عجیب‌تر به دستگیری و محاکمه و محکومیت دستگیرشدگان اول ماه ۲۰۰۴ سقز معترض شده‌اند؟ پاسخ این سؤال بسیار روشن و به قدری بدیهی است که نیازمند هیچ توضیحی نیست. تقویت رفرمیسم اتحادیه‌ای نئولیبرالی تنها در زیر چتر جانبداری از مبارزات کارگران است که می‌تواند خود را طرح و توجیه نماید و کسب وجه کند. با دفاع از کشتار کارگران خاتون آباد یا حتی سکوت در قبال آن، با بی‌اعتنایی به سرکوب و وسیع‌اعتصاب کارگران

شرکت واحد و کف زدن در قبال دستگیرشدگان اول ماه مه سقز نمی‌توان با جنبش کارگری وارد دیالوگ شد و طبیعتاً نمی‌توان برای انحلال آن در رفرمیسم راست اتحادیه‌ای کاری انجام داد. ICTFU و سازمان جهانی کار برای رسیدن به اهداف کاپیتالیستی نئولیبرالی به راهکارها و شگردهای خاص خود نیازمندند، آنان در این مقطع خاص زمانی و تا مدت‌ها چه بسا علیه اذیت و آزار عناصر رادیکال ضد سرمایه‌داری درون طبقه کارگر هم دست به اعتراض بزنند، کما این که در مورد دستگیرشدگان اول ماه مه سقز این کار را انجام دادند. حمایت عاجل از فعالین ضد سرمایه‌داری برای ICTFU و ILO یک پیش شرط تعیین‌کننده نابودسازی آجل جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر ایران است.

یادآوری نکات بالا و تعمق در رخدادهای چند سال اخیر گواه بارز این واقعیت است که پروسه اجرای آنچه خانم رایس امروز مورد اشاره قرار می‌دهد، دیری است که آغاز شده است. حق تشکل سندیکایی و فقط سندیکایی برای طبقه کارگر ایران در تمامی این سال‌ها مفصل‌بندی مشترک دخالتگری ICTFU و ILO، جنبش نئولیبرالی دوم خرداد و رفرمیسم راست اتحادیه‌ای درون جنبش کارگری ایران بوده است. عریضه نگاری‌های پی در پی گای رایدر به سران جمهوری اسلامی، اعزام نماینده ICTFU به ایران زیر نام پیگیری مسأله کشتار کارگران خاتون آباد، تظاهر به دفاع از مبارزات کارگران شرکت واحد و اعلام آمادگی ICTFU برای شرکت نماینده‌اش در «دادگاه» دستگیرشدگان اول ماه مه سقز همه و همه همین هدف را دنبال کرده‌اند.

حمایت تمامی چهره‌های سرشناس جنبش نئولیبرالی دوم خرداد از حق تشکل سندیکایی کارگران شرکت واحد دقیقاً جزئی از این پروسه است. فراخوان علی‌افشاری با مضمون ضرورت دفاع از فعالین سندیکای شرکت واحد در سفر اخیر او به آمریکا و به دنبال شرکت در برنامه

ضیافت سناتورهای آمریکایی گوشه‌ای از همین ماجرا است. سمینار سراسری انجمن پژوهش ۲۰۰۰ در ماه ژوئن آینده در شهر استکهلم با هزینه همین پروژه برگزار می‌گردد. دولت آمریکا و متحدان اروپایی وی برای پیشبرد این سیاست از طریق ICTFU و ILO طرح‌های زیادی را در دستور کار داشته و دارند و بورژوازی آمریکا برای اجرای این طرح‌ها هزینه‌های مالی بسیار کلانی را پیش‌بینی کرده است.

یک سؤال مهم در این راستا این است که چرا آمریکا و سران اروپا در کار متقاعد کردن بورژوازی ایران به برخی عقب‌نشینی‌ها و تحمیل انتظارات خود بر دولت اسلامی، به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای متوسل می‌شوند و چرا توسل به این راهکار را مهم تلقی می‌کنند؟ پاسخ درست به این سؤال نیازمند تعمق در اساس کشمکش و درجه برآمد و سطح موضوعیت آن است. ما به تفصیل گفتیم که کل ماجرا در تقابل طرفین برای گرفتن امتیاز از همدیگر خلاصه می‌شود. بورژوازی ایران حصه عظیم‌تری از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر بین‌المللی را مطالبه می‌کند و دولت‌های غربی حاضر به قبول این سهم افزون‌تر به بهای کاهش حصه سرمایه‌های اجتماعی جوامع خویش نیستند. دولت اسلامی برای تحمیل خواست خود نیازمند اعمال قدرت افزون‌تر در سطح منطقه و جهان است و دولت‌های حریف بالاخص آمریکا تلاش می‌کنند که از دستیابی جمهوری اسلامی به ایران موقعیت برتر جلوگیری کنند. در بحث بالا و در بسیاری از نوشته‌های دیگر به کرات تصریح کرده‌ایم که مسأله جنگ و براندازی و جابه‌جایی جمهوری اسلامی در کار نیست. رژیم موجود ایران برای آمریکا و اروپا مطلوب‌ترین و بهترین رژیم است، مشروط به این که از پاره‌ای زیادت‌طلبی‌های خود صرف‌نظر کند. ترجیح رفرمیسم راست اتحادیه‌ای گزینه سنجیده‌ای در این راستا است. در جامعه‌ای که از یک قرن پیش تا حالا سرنوشت رابطه کار و سرمایه محور

اساسی تمامی مجادلات و مرکز رجوع هر سیاست و ستیز و سازش و جابه جایی است، در مملکتی که به ویژه در دهه‌های اخیر طبقه کارگر نیروی سرنوشت‌ساز هر پیروزی و شکست طبقاتی است، در چنین جامعه‌ای بدون تمرکز قوا بر روی تعیین سرنوشت جنبش کارگری نمی‌توان به پیشبرد هیچ سیاست و طرح معینی اهتمام کرد.

توضیح واضح‌تر است که بورژوازی آمریکا و سران اتحادیه اروپا فقط به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای درون و حاشیه جنبش کارگری متوسل نمی‌شوند. آنان به هر وسیله‌ای تمسک می‌جویند و از هر دستاویزی برای رسیدن به هدف بهره می‌گیرند. در همین روزهای حاضر مشاهده می‌کنیم که دولت‌های غربی به سرکردگی امریکا، از ماجرایی مبتذل و توخالی چرخه سوخت هسته‌ای چه مستمسکی برای فشار بر رقیب و حصول امتیاز از دولت اسلامی به راه انداخته‌اند! توسل به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای تنها راهکار بورژوازی غرب در کار چانه زدن با دولت سرمایه‌داری ایران نیست. اما ما قبلاً با دلایل لازم تاکید کردیم که عمر استفاده از دستاویزهای نوع مسئله هسته‌ای و راهکاری منبث از آن بسیار کوتاه و بُرد کارآیی آن‌ها کاملاً محدود است. دخیل بستن به دار رفرمیسم راست اتحادیه‌ای از پاره‌ای جهات برای بورژوازی غرب کارساز است و این مسئله در رابطه با ایران ویژگی‌های معینی هم را با خود به همراه دارد.

در ایران، جنبش کارگری به رغم بی‌تشکیلاتی و موقعیت سرکوب شده آن تنها نیروی عظیم سرتاسری در جدال مستمر با دولت اسلامی است. در ایران، سرمایه‌ستیزی جنبش کارگری قهراً با رژیم ستیزی آمیخته است. منظور از طرح این نکته در اینجا فقط این است که جنبش کارگری حتی در وخیم‌ترین، بی‌سازمان‌ترین و بی‌افق‌ترین حالت هم بالاجبار با جمهوری اسلامی در حال مبارزه است. حتی رفرمیسم راست

اتحادیه‌ای که تا مغز استخوان در تار و پود ملزومات ماندگاری سرمایه منحل است باز هم برای حصول مطالبات اولیه فرمیستی خود مجبور است با رژیم سیاسی درگیر شود. این امر بورژوازی آمریکا و اروپا را به سرمایه‌گذاری بر روی فرمیسم راست اتحادیه‌ای بسیار دلگرم می‌سازد. با همه این‌ها، دلیل رویکرد دولت آمریکا و متحدان اروپایی‌اش به فرمیسم راست سندیکالیستی نه فقط در این نکته خلاصه نمی‌شود که خلاصه کردن آن در این مؤلفه می‌تواند افتادن به ورطه نوعی نگاه بورژوائی به ماجرا باشد. توسل به فرمیسم راست اتحادیه‌ای از سوی دولت‌های آمریکا و اروپا در عین حال که آویختن به نیرویی با هدف فشار بر رژیم اسلامی و گرفتن امتیاز از این رژیم است، در اساس سنگ بنای محکمی برای قلع و قمع جنبش ضدسرمایه‌داری و لغو کار مزدی طبقه کارگر است. تمسک به فرمیسم سندیکالیستی، صرف‌نظر از دلایل بالا، برای بورژوازی آمریکا و اروپا این حسن را نیز دارد که بخش قابل توجهی از بورژوازی ایران نیز از آن استقبال می‌کند. جانبداری اپوزیسیون گسترده لیبرال چپ، ناسیونال چپ و نئولیبرال متمایل به غرب از حق تشکیل سندیکا برای کارگران به عنوان بدیلی برای سازمان‌یابی ضدسرمایه‌داری کارگران و اعتراض آن‌ها به زندانی شدن فعالین سندیکایی موضوعی است که بورژوازی آمریکا در ارزیابی تلاش خود برای ایجاد پایگاه نفوذ اتحادیه‌ای در جنبش کارگری ایران بر روی آن حساب می‌کند.

سخنی با کارگران ایران

کمی کمتر از یک قرن است که مسأله تشکل و سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران به عنوان جدی‌ترین معضل طبقه کارگر روی دوش فعالین و توده‌های این طبقه سنگینی می‌کند. با همه این‌ها، این جنبش تا این لحظه سخت پراکنده و غیرمتشکل مانده است. تردیدی نیست که فشار

دیکتاتوری هار و عریان بورژوازی همواره و در تمامی دوره‌ها به عنوان اساسی‌ترین مانع بر سر راه سازمان‌یابی مبارزات کارگران قرار داشته است. بورژوازی در کلیهٔ زمان‌ها هر نوع تلاش برای متشکل شدن ما را در نطفه خفه کرده است و همزمان در پاره‌ای شرایط و مراحل کوشیده است که از طریق عمل و اکرهٔ خود نوعی ابزار کنترل و سرکوب و قلع و قمع مبارزهٔ طبقاتی توده‌های ما را به نام تشکل کارگری بر ما تحمیل کند. سندیکاهاى نسخه‌پیچی شدهٔ دولت قوام و سیدضیاء الدین طباطبایی، سندیکاهاى ساخته و پرداختهٔ حزب زحمتکشان بقایی و کاشانی، سندیکاهاى ساواک ساختهٔ دوران شاه، شوراهاى اسلامى کار، خانهٔ کارگر و امثال این‌ها از جملهٔ این نوع نهادها بوده‌اند. ویژگی بارز تمامی این تشکل‌ها، معماری ضدکارگری و گاه فاشیستی آن‌ها از سوی رژیم‌ها با هدف متلاشی کردن جنبش ما از درون و سرکوب آن از بیرون بوده است، اما نوع تشکل‌های سرمایه‌سالار منطبق بر مصالح و منافع طبقهٔ سرمایه‌دار و با ظرفیت بسیار قوی و موثر زمینگیرسازی و انجماد قدرت پیکار طبقهٔ ما مطلقاً در اشکال بالا و در سندیکاها و سازمان‌های پلیسی رژیم ساخته خلاصه نمی‌گردد. معضل واقعی فقط دولتی بودن تشکل‌ها نیست. تشکل باید ظرف مبارزهٔ ما علیه استثمار و ستمکشی و بی‌حقوقی و همهٔ مصائب ناشی از نظام سرمایه‌داری و در همان حال سنگر فروش طبقهٔ ما برای نابودی این نظام باشد. ما طبقه‌ای هستیم که کل سرمایه و ثروت و هست و نیست دنیای موجود را تولید می‌کنیم اما همهٔ محصول کار و رنج و تولید و مرارت‌مان از کف ما، از قلمرو معاش و زندگی اجتماعی و از حیطهٔ هر نوع دخالت ما خارج می‌شود و به سرمایهٔ سرمایه‌داران تبدیل می‌گردد. ما بر همین اساس قهراً و گریزناپذیر به طور مستمر، در کلیه قلمروهای زندگی اجتماعی خود با نظام سرمایه‌داری و برای نابودی سرمایه‌داری در جنگ به سر می‌بریم. ما تشکلی می‌خواهیم

که جبههٔ توفنده این مبارزهٔ سراسری و طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باشد. سرمایه‌داران و مدافعان نظام بردگی مزدی اجتناب‌ناپذیری مبارزهٔ ما و تقابل قهری و طبقاتی همیشه جاری ما با خودشان و با نظام مبتنی بر کار مزدی را خوب درک می‌کنند. آنان گریزناپذیری تلاش و تکاپوی ما برای متشکل شدن علیه استثمار سرمایه‌داری و اساس موجودیت این نظام را هم خوب متوجه می‌شوند. به همین دلیل در پاره‌ای شرایط حتی نوعی متشکل بودن بی‌آزار فاقد قدرت تعرض و ستیز علیه استثمار کاپیتالیستی را برای ما معجز می‌بینند و حتی نسخه‌پیچی هم می‌کنند. تشکل‌های منطبق بر قانونیت و مقابله‌پردازی‌ها و منشورسازی‌های سرمایه‌داری از این دست هستند. سازمان‌یابی سندیکالیستی و اتحادیه‌ای از نوع همین نسخه‌پیچی‌ها است. توده‌های کارگر دنیا می‌توانند و طبیعی است که برای ظرف مبارزات خود هر نامی که اراده کنند، انتخاب نمایند. بحث مطلقاً بر سر نام نیست و هیچ کارگر آگاه، هیچ انسان درگیر جنگ واقعی با نظام کاپیتالیستی، هیچ فعال جنبش ضد کار مزدی با نام سندیکا یا نام‌گذاری تشکل‌ها هیچ مشکلی ندارد. بحث بر سر پدیدهٔ معلوم الحال و از همه جهت شناخته شده‌ای به نام جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای است. این نوع سازمان‌یابی کارگری را همه کارگران آگاه و سرمایه‌ستیز دنیا بسیار خوب می‌شناسند. جنبش اتحادیه‌ای، نه جنبش کارگران علیه سرمایه‌داری که فرشتهٔ مقرب این نظام برای قبض روح مبارزات کارگران علیه اساس استثمار و بربریت و بشرستیزی سرمایه‌داری است. اتحادیه و سندیکا نه ظرف جنگیدن با استثمار بردگی مزدی که مکان خلع سلاح مطلق کارگران و تسلیم استراتژیک و تاریخی توده‌های کارگر در مقابل سرمایه‌داری است. سندیکاها و اتحادیه‌ها نه حلال مشکلات کارگران که مناسب‌ترین وسیلهٔ حل مشکل سرمایه‌داران در رابطه با جنبش کارگری و بهترین ابزار جاودانه‌سازی سیاست استثمار کاپیتالیستی بر کار و زندگی و

هستی اجتماعی طبقه کارگر دنیاست. این که کارگران اروپای غربی و شمالی در روزگاران گذشته توانسته‌اند یک حداقل معیشتی و نان بخور و نمیر و سطح بسیار نازلی از رفاه اجتماعی را بر بورژوازی کشورهاشان تحمیل کنند نه دستاورد جنبش اتحادیه‌ای که غنیمت جنگی ناشی از وقوع انقلاب اکتبر، کمون پاریس، انترناسیونال اول، سال‌های طولانی جنگ طبقاتی کارگران فرانسه و آلمان و اسپانیا و ایتالیا و جاهای دیگر علیه سرمایه‌داری بوده است. اتحادیه‌ها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیستم میدان کارزار طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری نبوده‌اند. برعکس تنها کار آن‌ها شقه شقه کردن کارگران در صنف‌ها، تزریق سموم جاودانه بودن تاریخی سرمایه‌داری به عروق و امحاء و احشای حیاتی جنبش کارگری، تقلای جامع الاطراف برای تسلیم استراتژیک طبقه کارگر به سرمایه‌داری و خاموش ساختن شعله‌های سرکش آتشفشان پیکار طبقاتی کارگران علیه این نظام بوده است. اتحادیه‌ها در دنیا در بهترین حالت برای کارگران تنها یک کار کرده‌اند و آن این که هر دو سال یک بار قراردادی برای میزان دستمزد کارگران تنظیم کنند. معنا و مکان کار آن‌ها در این زمینه نیز در عالم واقع تضمین برده مزدی ماندن تاریخی و جاودانه کارگران از یک سو و رهایی کامل نظام سرمایه‌داری از شر جنبش سرمایه‌ستیز کارگران از سوی دیگر بوده است.

با توجه به نکات بالا که فعالین ضد کارِ مزدی طبقه کارگر در سال‌های اخیر در جاهای مختلف پیرامون آن به تفصیل صحبت کرده‌اند، اگر امروز خانم رایس و محافل مختلف هیأت حاکمه کاخ سفید یا سران اتحادیه اروپا مستقیم و عمدتاً از طریق ICTFU و ILO از حق تشکل سندیکایی برای کارگران ایران حرف می‌زنند به هیچ وجه سخن تازه، نسنجیده و عجیب و غریبی نیست. شاید تنها جنبه خاص آن در این شرایط معین این باشد که انتظار استراتژیک دفن کامل جنبش کارگری ایران در گورستان

سکوت اتحادیه‌سازی با مسألهٔ باج‌خواهی و حساب‌کشی از دولت بورژوازی اسلامی ایران یکجا به هم آمیخته شده است. واقعیت این است که امروز در جامعهٔ ما سه راه حل متمایز و متضاد برای سازمان‌یابی جنبش کارگری وجود دارد و در مقابل هم صف‌آرایی کرده است. این سه عبارتند از:

■ تشکل‌سازی پلیسی دولت‌ها

■ تشکل سندیکالیستی و اتحادیه‌ای

■ تشکل ضد کارمزدی و برای محو سرمایه‌داری

تکلیف شکل نخست معلوم است و هیچ کارگر ایرانی نیازمند شنیدن هیچ حرفی در این رابطه نیست. تشکل نوع دوم نیز تشکل تسلیم‌کارگران به عبودیت نظام سرمایه‌داری است. بخش‌های بسیار وسیعی از بورژوازی دنیا وسیعاً یا مشروط آن را تایید می‌کنند و به عنوان راهکار موثری برای غلبه بر جنبش کارگری از آن حمایت می‌کنند. یک نکته را فراموش نکنیم. این‌که بورژوازی مستمراً و در هر دوره متناسب با ملزومات پایه‌ای بازتولید پروسهٔ ارزش‌افزایی سرمایه در سطح جهانی و حوزه‌های داخلی، حد و حدود دخالت این اتحادیه‌ها، انتظارات مترتب بر موجودیت‌شان، تقویت یا تضعیف آن‌ها، محتوای سیاست‌ها و جا و مکان دخالتگری آن‌ها را موضوع سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌پردازی‌های خود می‌سازد. به طور مثال، اتحادیه‌های کارگری اروپا اگر در بخشی از قرن بیستم با توجه به سطح آرایش قوای طبقاتی درون قاره و نرخ سودهای روز سرمایه اجتماعی این جوامع، محق به طرح برخی مطالبات معیشتی کارگران بودند، امروز دیگر مجاز به پیگیری این مطالبات نیز نیستند. این اتحادیه‌ها در حال حاضر باید مجری سیاست‌های نئولیبرالی سرمایه‌داری و تحمیل این سیاست‌ها بر کارگران باشند و درست همین نوع سازمان‌یابی سندیکالیستی و اتحادیه‌ای با همین نقش و رویکرد است

که اینک توسط سران بورژوازی آمریکا و اروپا، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، ICTFU و ILO هم برای جنبش کارگری ایران نسخه‌پیچی می‌شود. بالاتر توضیح دادیم که کل حساس شدن و فعال شدن دو سازمان اخیر در طول ۲ سال گذشته در رابطه با جنبش کارگری ایران درست در همین راستا بوده است و از همین جا نشأت می‌گیرد.

این نوع متشکل شدن کارگران متاسفانه و به طور معمول مورد حمایت طیف نسبتاً گسترده‌ای از نیروهای «چپ» نیز بوده و می‌باشد. در طول همین ماه‌های اخیر این طیف چپ از گروه‌های سیاسی گرفته تا شماری از فعالین کارگری چپ، حتی برخی از فعالین هم‌جوار جنبش ضد سرمایه‌داری، بی‌اعتنا به نقش ICTFU یا ILO در پیشبرد دیپلماسی آمریکا و بورژوازی غرب، نفس فعال شدن این نهادها در رابطه با جنبش کارگری ایران را مشتاقانه ارج نهادند و از آن استقبال کردند. این استقبال نه محصول بی‌اطلاعی محافل و افراد مذکور از ماهیت کار اتحادیه‌های کارگری و نه نشان توسل این افراد یا گروه‌ها به تاکتیک اغتنام فرصت به نفع جنبش کارگری ایران بلکه تراوش طبیعی نوع نگاه، راهبرد و راه‌حل بافی‌های چپ غیرکارگری است. کاری که اینان انجام دادند مطلقاً بی‌سابقه یا حتی کم سابقه نبود. این طیف تاریخاً بر سر بزنگاه‌ها، به محض مشاهده جنگ و ستیزدرونی میان بخش‌های مختلف بورژوازی، به طور فعال یا منفعل، با اعلام یا بی‌اعلام، به بهانه مقابله با یکی در کنار دیگری قرار گرفته است. حتی اگر به هیچ‌کدام نپیوسته است، قادر به اتخاذ هیچ راهبرد، سیاست و راه حل رادیکال کارگری و ضد سرمایه‌داری نیز نشده است. این بخش چپ در معادلات زمینی حیات خویش، چپ فعال در کارزار طبقاتی توده‌های کارگر علیه سرمایه‌داری نیست. کمونیسم او به رغم نگارش طومارهای نقد کمونیسم بورژوائی، به رغم تدوین رساله‌های مفصل در مورد سرمایه‌داری دولتی بودن اردوگاه شوروی

سابق، همچنان تا مغز استخوان کمونیسم بورژوائی و سرمایه‌داری دولتی است. فعالیت روزمره او در رابطه با جنبش کارگری راهکار ارگانیک تاختن به سوی جایگزینی شکل موجود کارِ مزدی با شکل دیگری از همین شیوه تولید و مناسبات اجتماعی است. روایت وی از متشکل شدن توده‌های کارگر راهبرد تدارک و تجهیز کارگران برای برپایی نوعی سرمایه‌داری دولتی منطبق یا متفاوت با تجربه اردوگاه است. حزب او سازمان دست به کار سقوط جنبش کارگری در همان ورطه است. رژیم‌ستیزی وی نوعی ضد رژیم بودن فراطبقاتی و انقلاب او گذرگاهی برای گشایش دروازه بازآفرینی نظم تولیدی سرمایه در نوع دیگری از برنامه‌ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار است. این بخش از چپ تاریخاً خود را قیم و صاحب اختیار جنبش کارگری دیده است، حزب خود را حزب کارگران تلقی کرده است. توده‌های کارگر دنیا را فاقد ظرفیت مبارزه ضد سرمایه‌داری و برای محو سرمایه‌داری دانسته است. نقش توده‌های کارگر را در پاسخ به فراخوان‌های حزب خلاصه کرده است. از کارگران خواسته است که برای حصول مطالبات روزمره‌شان سندیکا برپای دارند و برای تغییر نظام موجود یا، به بیان دقیق‌تر، برای به قدرت رساندن حزب و استقرار نوعی سرمایه‌داری دولتی، از درون سندیکاهایشان گوش به زنگ فراخوان‌های حزب باشند. انفصال از دخالتگری خلاق پراکسیس در کار سازماندهی پروسه مرکب پیکار روزمره طبقه کارگر علیه استثمار و بی‌حقوقی سرمایه‌داری و کل موجودیت نظام بردگی مزدی، امکان اتخاذ سیاست مستقل کارگری و ضد سرمایه‌داری در مقابل مناقشات درونی طبقه بورژوازی را از این طیف سلب کرده است و، درست به همین دلیل، با وزیدن هر نسیمی هر چند بیجان بسیار ساده به چاله‌های کنده این یا آن بخش بورژوازی سقوط می‌کند. در طول ۲ سال اخیر هیچ یک از این گروه‌ها یا فعالین کارگری از

خود نپرسیدند که چگونه و در چه پروسه‌ای یکبارہ دوران غیبت کبرای ICTFU یا ILO و بی‌اعتنایی مطلق آن‌ها به کشتار سالیان دراز کارگران ایران توسط بورژوازی به دورہ حساسیت مسئولانه و دخالتگری پرشور به نفع حق تشکل سندیکایی برای طبقه کارگر ایران تبدیل شد؟ هیچ یک از این گروه‌ها نگفتند چرا ICTFU یا ILO ساکت و صامت در قبال سلاخی ۲۰ ساله جنبش کارگری ناگهان خونخواه کارگران خاتون آباد شده است؟! فعال کارگری دریافت کننده نامه گای رایدِر هیچ‌گاه به فکر فرو رفت که منظور واقعی نویسنده نامه از این همه عزیزم گفتن و جانم شنفتن چیست؟ بخش اعظم محافل و احزاب و فعالین کارگری چپ حاضر، نسبت به این پرسش‌ها هیچ حساسیتی نشان ندادند، به این دلیل روشن که فعال واقعی آگاه جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نبودند.

این بخش از چپ و فعالین کارگری نه فقط این مسأله را با نگاهی طبقاتی و ضد کارِ مزدی نکاویدند که، برعکس، اقدام اتحادیه‌های کارگری و به بیان دیگر باج‌خواهی بخشی از بورژوازی علیه بخش دیگر و ملعبه شدن جنبش کارگری در این راستا را رستخایر عظیم انترناسیونالیستی طبقه کارگر نامیدند! سخنی و ادعایی که اوراق سیاه طرح آن‌ها به صورت برگه فاجعه‌آمیز در کارنامه حیات چپ غیرکارگری و سوسیال بورژوایی باقی خواهد ماند. آنچه این طیف از چپ یا فعالین کارگری انجام داده‌اند در ترجمه واقعی و زمینی خود سواستقبال از تبدیل شدن به پایگاه بخشی از بورژوازی جهانی در مقابل بخش دیگر نیست. فعال کارگری خوشدل به مکاتبه با گای رایدِر بدانند که گای رایدِرها نه در صف طبقاتی او، نه حامی مبارزات وی، نه دشمن سرمایه‌داری، نه معترض به سرکوب کارگران توسط جمهوری اسلامی که خدم و حشم سرمایه جهانی علیه کارگرانند.

گای رایدِرها، ICTFU یا ILO و اتحادیه‌های کارگری ابوابجمعی این

نهادهای تاریخیاً مأموریت کفن و دفن مبارزه ضد سرمایه‌داری کارگران در گورستان تمکین و تسلیم به مناسبات بردگی مزدی را به دوش کشیده‌اند و تلاش آن‌ها برای گشایش باب گفتگو با فعالین کارگری ایران در شرایط روز نیز دقیقاً عین همین هدف را دنبال می‌کند. توسل به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای در ایران اینک به یکی از محورهای مهم تلاش آمریکا و متحدان غربی‌اش تبدیل شده است. هدف تبعی اتخاذ این راهکار نوعی باج‌خواهی از دولت اسلامی بورژوازی است. اما هدف اساسی، استراتژیک و تاریخی آن در هم کوبیدن هرگونه جنب و جوش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است. رفرمیسم راست اتحادیه‌ای قرار است نقش گورکن جنبش ضدکار مزدی را ایفا کند. فعالین کارگری مخاطب گای رایدر و گای رایدرها بناست نقش مزدوران سرمایه جهانی، نقش لخ والسها را بازی کنند. آنان که صدور اطلاعاتی ICTFU در حمایت از کارگران ایران را رستاخیز انترناسیونالیستی طبقه کارگر نام نهاده‌اند باید بدانند که آب به آسیاب کثیف‌ترین سناریوی سیاه سرمایه جهانی ریخته و می‌ریزند.

جنبش کارگری ایران در کنار مناقشات جاری میان بخش‌های مختلف بورژوازی باید استوار و مصمم بر توفانی کردن سنگر پیکار طبقاتی خود پای بفشارد. مبارزه با جمهوری اسلامی باید از ژرفای مبارزه علیه کار مزدی و برای محو بردگی مزدی پرطنین شود. دولت اسلامی بورژوازی، کل دولت‌های سرمایه‌داری جهان و طبقه بورژوازی بین‌المللی، همه و همه همسان هم و به اندازه هم دشمن تا بُن دندان طبقه ما هستند. رفرمیسم راست اتحادیه‌ای پایگاه قدرت سرمایه جهانی در درون جنبش کارگری است. مبارزه ما با جمهوری اسلامی و اساس سرمایه‌داری باید با مبارزه علیه رفرمیسم راست اتحادیه‌ای در هم آمیزد. فعالین جنبش ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی در طول سال‌های اخیر به میزان

وسع و توان خود علیه رفرمیسم تلاش کرده‌اند. این تلاش در شرایط حاضر و در روزهایی که تقویت رفرمیسم راست اتحادیه‌ای به یک راهکار پیشبرد مشاجرات درون بورژوازی تبدیل شده است از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار می‌گردد.

تلاش فعالین کارگری ضد سرمایه‌داری در طول ۲ سال اخیر به درستی بر روی این مسأله متمرکز بوده است که کارگران به جای آویختن به اشکال سندیکاسازی قانونی بر توان گسترده طبقاتی خود تکیه کنند و با اتکا به قدرت مستقل ضد سرمایه‌داری خویش علیه سرمایه‌داران و دولت آن‌ها متشکل گردند. توده‌های کارگر باید و می‌توانند به صورت طبقه‌ای سرمایه‌ستیز برای تحمیل مطالبات روز خویش بر بورژوازی و دولت سرمایه‌داران و برای مبارزه در راستای نابودی سرمایه‌داری دست در دست هم گذارند. این تنها راه درستی است که پیش پای کارگران قرار دارد. دخیل بستن به قانونیت سرمایه و تلاش برای ساختن امامزاده‌های بی‌معجزه‌ای که صدر و ذیل ظرفیت آن‌ها مرزهای مصالح و منافع و قانون‌پردازی سرمایه است نه فقط متشکل شدن ما و نه فقط راهی برای نمایش قدرت طبقاتی ما نیست که مرداب دفن این قدرت و میدان تسلیم کلیه سلاح‌های جنگی خویش به دشمن است. بورژوازی جهانی بسیار حساب شده مدافع دستیابی ما به حق داشتن سندیکا شده است. زیرا آن‌ها معنای واقعی سندیکاسازی و انجماد قدرت طبقاتی ما در مبارزه قانونی سندیکائی را خوب می‌دانند. آنان یک قرن است که به یمن تسلط اتحادیه‌های سرمایه‌سالار ضدکارگری در اروپای غربی و آمریکا از خطر خیزش‌های ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر این جوامع به میزان زیادی مصون مانده‌اند. ICTFU، ILO و اتحادیه‌های تابع آن‌ها جنبش کارگری دنیا را نمایندگی نمی‌کنند و اعلام حمایت آن‌ها از جنبش سندیکالیستی در ایران هیچ ربطی به همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر ندارد. آنچه

کارگران ایران و جهان نیاز دارند، اتحاد سراسری انترناسیونالیستی ضد سرمایه‌داری آن‌ها است. ICTFU و ILO علیه این مبارزه و علیه همبستگی طبقاتی کارگران دنیا برای پیشبرد این مبارزه به وجود آمده‌اند. شرایط جاری شرایط بسیار تعیین‌کننده و حساسی برای جنبش کارگری ایران است. احتراز عمیق از غرق شدن در مشاجرات میان بخش‌های مختلف بورژوازی بین‌المللی، اتکا به قدرت مستقل طبقاتی خود، مبارزه با بورژوازی حاکم بر ایران از سنگر پیکار ضد کار مزدی، تلاش برای جلب حمایت توده‌های همزنجیر خود در سراسر جهان علیه کل نظام سرمایه‌داری، تمرکز قوا بر محور سازمان‌یابی ضد کار مزدی و برای محو سرمایه‌داری موضوعاتی هستند که باید حلقه‌های پیوسته زنجیر پیکار ما در این وضعیت را تعیین کنند. مسأله‌ی اخیر یعنی تمرکز قوا در محور برپایی تشکل سراسری ضد کار مزدی سنجدیده‌ترین و آگاهانه‌ترین پاسخی است که باید و می‌توان به وضعیت سیاسی روز داد. مبارزه برای تحقق این هدف در عین حال که پیش شرط اساسی هر گام موفقیت ما علیه دشمن بورژوازی در هر زمان و هر موقعیت است، در قلب شرایط سیاسی خاص روز جامعه و جهان متضمن اتخاذ سنگر مستقل مبارزه طبقاتی در مقابل کل بورژوازی جهانی نیز هست. شعله‌ور ساختن هر چه وسیع‌تر پیکار برای برپایی تشکل ضد سرمایه‌داری و برای محو سرمایه‌داری در وضعیت مشخص روز، به معنای ادامه مبارزه با دولت حاکم از پایگاه ستیز با سرمایه‌داری و متضمن جنگ علیه موجودیت سازمان‌های پلیسی رژیم ساخته مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی است. این کار در همان حال مبین اجتناب آگاهانه ما از در غلطیدن به ورطه توهم‌آفرینی‌های ناسیونالیستی بورژوازی ایران و اعلام ستیز آگاهانه ما در مقابل بورژوازی امریکا و اروپا و کل سرمایه بین‌المللی است. تمرکز قوا در کار برپایی تشکل ضد کار مزدی همزمان متضمن

رسوا کردن سازمان جهانی کار و کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری آزاد جهانی به عنوان سرسپردگان سرمایه بین‌المللی است. با پیوستن به منشور برپایی تشکل سراسری شورایی ضد سرمایه‌داری می‌توانیم نیروی مبارزه طبقاتی خود را یکجا به همه این هدف‌های اساسی و مهم شلیک کنیم. این کاری است که فعالین آگاه ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری ایران به درستی آن را درک کرده و برای پیشبرد هر چه وسیع‌تر آن تلاش می‌کنند. درک این واقعیت که بورژوازی جهانی به همان اندازه دشمن ماست که بورژوازی ایران دشمن ماست، فهم این حقیقت که دولت اسلامی سرمایه‌داری و کل دولت‌های سرمایه‌داری دنیا تا آنجا که به ما و طبقه ما مربوط می‌شود یک نیروی متحد، یکدل، هم عهد و هم پیمان علیه هر نوع حق و حقوق ابتدایی ما را تشکیل می‌دهند، باور به این مسأله که نهادهای بین‌المللی با نام و نشان کارگر نهادهای ساخته و پرداخته سرمایه جهانی هستند و نه نهاد اعمال قدرت انترناسیونالیستی کارگران، درک این حقایق و بسیاری حقایق مشابه آن‌ها اگر برای محافل غیرکارگری اعم از چپ یا راست دشوار باشد برای توده‌های طبقه ما دشواری چندانی ندارد. آنان نسل بعد از نسل صحت همه این واقعیت‌ها را با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند. واکنش کنونی کارگران در برابر حوادث روز به نوبه خود گواه توجه آن‌ها به این حقایق است. تلاش وسیع چند هزار کارگر در روز اول ماه مه برای جدا کردن صف خود از تظاهرات دروغین اول ماه مه سازمان‌های پلیسی رژیم ساخته با طرح شعارهایی مانند «مجلس قانونگذار سر به سر ما نذار» و یا «فرانسه را نگاه کن، فکری به حال ما کن» به اندازه کافی گویای همین توجه و آگاهی و تعمق است. سر دادن شعار «مجلس قانونگذار سر به سر ما نذار» ساده‌ترین معنایش نوعی ابراز نفرت و بیزاری توده‌های کارگر از قانونیت و قراردادیت و ساختار نظم مدافع نظام ضدانسانی سرمایه‌داری است.

شعار «فرانسه را نگاه کن، فکری به حال ما کن» به صورت بسیار گویا نشانه‌ی توجه کارگران به ضرورت اتکا به قدرت مبارزه‌ی خود به جای آویختن به نهادهای دروغین کارگرنمایانه است. شعار اخیر در عین حال سندی گویا در زمینه‌ی توجه کارگران به ماهیت مشترک دولت‌های بورژوازی در سراسر جهان و معضل واحد و یگانه‌ی کارگران در سرتاسر دنیای سرمایه‌داری است. کارگران در این شعارها با صراحت اعلام داشتند که توسل به قانونیت سرمایه‌چاره‌کار نیست. باید به نیروی لایزال پیکار طبقاتی توده‌های خود اتکا کرد، بورژوازی در همه جای جهان بورژوازی و دشمن تا بیخ دندان دژخیم کارگران است. اتحادیه‌سازی در هیچ کجا حلال مشکل کارگران نیست، کما این که توده‌های کارگر فرانسه را نه سندیکاهای کارگری بلکه اراده‌ی مصمم آن‌ها برای مقاومت در مقابل جنایات سرمایه به خیابان‌ها آورد. در شرایطی که کلیه بخش‌های سرمایه‌ جهانی علیه ما، برای قلع و قمع استراتژیک جنبش ضدسرمایه‌داری ما، برای منحل کردن قدرت پیکار ما در مجادلات درونی خود به نفع این یا آن بخش برنامه‌ریزی می‌کنند، تمرکز نیرو در جبهه‌ی مبارزه برای ایجاد تشکل سراسری شورایی ضدسرمایه‌داری و برای محو سرمایه‌داری مبرم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه‌ی ماست.

* این مقاله در بهار ۱۳۸۵ نوشته و منتشر شده است.